



به خاطرۀ گوزنی که زادهٔ جنگل حماسه بود و با خون زلال خود،

جنگلی پُر از گوزن های "درخت افاقیا" آفرید...!

(به مناسبت چهلمین سالگرد جان باختن رفیق کبیر ، فریدون جعفری)

یاد رفیق کبیر فریدون (علی اکبر) جعفری یاد باد!

رفیق حمید اشرف در همان زندگی نامه مختصری که در نشریه نبرد خلق (شماره ۶) برای رفیق فریدون جعفری نوشته مطرح کرده است که "سال ۵۰، سال دشواری برای سازمان ما بود. بی تجربه‌گی یک مسأله عمومی بود، ولی کارهای عملی بی نهایت زیادی باید صورت می گرفتند. مأموریت های زیادی بودند که باید با موفقیت انجام می شدند تا امر سازمان به پیش برود. در چنان شرایطی رفیق علی اکبر جعفری به سازمان پیوست. او در ابتدای ورودش اجباراً به مأموریتی خطرناک و مشکل اعزام شد." دروغا که رفیق حمید در این نوشته معلوم نکرده است که آن مأموریت "خطرناک و مشکل" چه بود که در حالی که رفیق انجام دهنده آن را در یک قدمی مرگ قرار می داد ولی کاری بود که حتما می بایست انجام می شد و رفیق جعفری با ایمان تزلزل ناپذیر خود برای انجام آن آگاهانه به پیشواز مرگ رفته بود. مسلم است که موفقیت در انجام آن مأموریت توسط رفیق جعفری در آن شرایط دشوار، مشکلی را حل نموده و بر رشد و اعتلای تشکل چریکهای فدائی خلق تأثیر گذاشته است. در نوشته مزبور رفیق حمید ضمن ابراز حیرت و تعجب خود از این که آن مأموریت "نوعی ریسک اجباری" بود که رفیق جعفری کاملاً از عهده انجام آن برآمد تأکید می کند که رفیق جعفری مأموریتش را "دقیق، بی کم و کاست اجرا کرد و با موفقیت بازگشت." می توان دید که به راستی باید چه درجه ای از ایمان و آگاهی و چه دریایی از صداقت و شجاعت انقلابی در وجود رفیقی نظیر وی انباشته شده باشد که برای پیشبرد نیازهای سازمان پذیرای هرگونه خطری باشد. واقعیت این است که بدون فداکاری هایی عظیم از آن چه رفیق علی اکبر جعفری یکی از سمبل های آن است، تشکل چریکهای فدایی خلق هرگز قادر به برداشتن آن گام های تاریخی نمی شد.

یاد رفیق کبیر فریدون (علی اکبر) جعفری، یکی از پرکارترین و پر تحرک ترین اعضای مرکزیت چریکهای فدائی خلق ایران در چهلمین سالگرد شهادتش گرامی باد!

"رفیق جعفری در تمام طول خدمات سازمانیش نمونه برجسته ای از خلاقیت انقلابی بود. قدرت ابتکار و تلاش های او در جهت خلق امکانات تازه برای مبارزه کم نظیر بود.

رفیق جعفری عشقی عمیق نسبت به توده های تحت ستم میهن مان داشت. رفقا به یاد دارند که هنگامی که دردها و رنج های بیکران توده ها را می دید چگونه منقبض می شد و نفرت عمیقی از ریشه های این نابسامانی ها و عوامل ایجاد کننده آن سراپای وجودش را فرا میگرفت.

رفیق جعفری از عشق عمیقی نسبت به وظیفه انقلابی و نسبت به رفقای هم‌زمش برخوردار بود. تمام رفقائی که با او کار کرده اند به خاطر می آورند که حتی یک برخورد عادی با او چه انرژی و نیروئی به آن ها می داد. او نه تنها منبع بیکرانی از انرژی و خلاقیت انقلابی بود بلکه قادر بود این امتیازات خود را به رفقای دیگر نیز انتقال دهد و شور و شوق بی پایان رفقا را به فعالیت ها و تلاش های پیگیر رهنمون شود.

رفیق جعفری در روزهای دشوار سازمان، در شرایطی که ما زیر ضربات پیاپی و سنگین دشمن قرار می گرفتیم با مغزی سرد و قلبی گرم و روحیه ای سرشار از سازندگی و با خونسردی حوادث را استقبال می کرد و در جهت ترمیم ضایعات و بازسازی نیروها و امکانات سازمان تلاش می نمود. او در بدترین لحظات زندگی انقلابی نیز مانند کوه پایدار بود و هم چنان مسرور و سرفراز در راه بزرگی که سازمانش آغاز کرده بود نبرد می کرد.

این ها سخنانی است که رفیق حمید اشرف پس از شهادت رفیق جعفری در اردیبهشت ۱۳۵۴ در نبرد خلق شماره ۶ نوشته است و بیانگر چکیده ای از درک و نظر او در مورد هم‌زم بی همتای خود، رفیق کبیر فریدون (علی اکبر) جعفری می باشد، در مورد رفیقی که در شرایط بسیار دشوار مبارزاتی سالهای ۵۰ تا ۵۴ در جریان پیکار مشترک علیه دشمن با وی در همه افت و خیزهای سازمان چریکهای فدائی خلق قرار داشت و تجارب تلخ و شیرین زندگی دلیرانه چریکی را با وی سهیم بود. هم چنین رفیق حمید در همان شماره نشریه نبرد خلق می نویسد که رفیق جعفری در موقعیت عضوی از مرکزیت سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و یکی از مسئولین اصلی سازمان "به مثابه یک پراتیسین برجسته انقلابی درخشان و با اقدامات پیگیر و درخشان خود در رشد و تثبیت سازمان نقش به سزائی ایفاء کرد". در پایان این زندگی نامه رفیق حمید نوشته است: "پروسه انقلاب نوین ایران علیرغم تمام تلفاتی که می دهد هم چنان در حال بالندگی و گسترش است و حتی ضرباتی سنگین و دردناک همچون شهادت رفیق کبیری چون علی اکبر جعفری مانعی جدی بر سر رشد آن ایجاد نخواهد کرد." (*۱)

"تاریخ سازمان چریکهای فدائی خلق، تاریخ بر افروختن مشعل فروزان انقلاب در شب های ظلمانی خلق، تاریخ شکست افسانه قدر قدرتی دشمن، تاریخ دمیدن روحیه تعرضی در خلق و بر افراشتن پرچم مبارزه بر فراز یکی از سیاه ترین دوران های تاریخی میهن ماست. در این دوران بود که انقلابی ترین فرزندان خلق قدم به صحنه مبارزه گذاشتند و با جانبازی ها و فداکاری های بی نظیر خویش حماسه های خونین آفریدند که از صلابت شان عجز دشمن در مقابل چشم همگان آشکار گشت، نور امید و ایمان بر دل ها مستولی گردید و راه مبارزه خلق گشوده شد." (*۲) رفیق کبیر، فریدون (علی اکبر) جعفری یکی از همین فرزندان انقلابی خلق و ستاره درخشانی از میان چریکهای فدائی خلق ایران بود؛ رفیقی که با مسئولیت پذیریش، با فداکاری های بی دریغش، با کاردانی هایش و با برخورداری از خصال برجسته کمونیستی اش نقشی بسیار مهم و ارزنده در تاریخ پر افتخار چریکهای فدائی خلق ایفاء کرده است. به دیگر سخن، وجود رفیق توانمندی چون او نقشی حیاتی در رشد و اعتلای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران از سال پنجاه به بعد (تا لحظه شهادتش دوم اردیبهشت ۱۳۵۴) داشت. این ها واقعیاتی انکار ناپذیر می باشند. اما واقعیت دیگر آن است که ارزش، اهمیت و مقام راستین این رفیق برای جنبش کمونیستی ایران شناخته نشده و وی تا کنون به گونه ای که باید و شایسته کمونیست فدائی کبیری چون اوست، به جنبش معرفی نشده است.

همه می دانند که بعد از قیام بهمن سکان سازمان در دست کسانی قرار گرفت (باند فرخ نگهدار) که هیچ گونه اعتقادی به تئوری، خط مشی، فرهنگ و سنت های انقلابی چریکهای فدائی خلق نداشتند؛ و امروز بیش از پیش آشکار شده است که آن ها برای پنهان کردن این واقعیت از دید توده ها و اعضای صدیق و هواداران سازمان در حالی که ادعا می کردند که گویا پیرو نظرات رفیق جزنی می باشند نام و اعتبار انقلابی این رفیق که در زندان در یک توطئه ضد انقلابی توسط ساواک به شهادت رسیده بود را به وسیله ای برای حمله به چریکهای فدائی خلق واقعی و توجیه اعمال سازشکارانه خود با رژیم جمهوری اسلامی قرار دادند. در این مسیر بود که نه تنها تئوریسین ها و بنیانگذاران و رفقای اولیه تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق در پرتو تبلیغات غیرواقعی و گراف آن ها در مورد رفیق جزنی به حاشیه رانده شدند ، بلکه رفقای برجسته ای نیز که در بازسازی ضربه های سنگین سال ۱۳۵۰ و همچنین در تداوم کار مبارزاتی سازمان نقش انقلابی مهم و حیاتی و قابل تقدیری ایفاء کرده بودند ناشناخته مانده و حتی در میان هواداران سازمان نیز به عنوان نام های برجسته مطرح نشدند.

به واقع، اگر به دلیل سلطه اختناق محمد رضا شاهی در آن زمان که رفیق جعفری و چریکهای جان بر کف دیگر در راه تحقق آرمان های طبقه کارگر مبارزه می کردند ، امکان آن نبود که کارگران و دیگر توده های ستمدیده ایران تک تک این انقلابیون و به خصوص کادرهای برجسته و رهبران خود را بشناسند، در شرایط بعد از قیام بهمن و توده ای و علنی شدن مبارزات نیز با توجه به سلطه اپورتونیسیم در سازمان چریکهای فدائی خلق ، این محرومیت تداوم یافت.

در شرایط کار علنی بعد از قیام بهمن، توده های قدرشناس ایران هر جا که فرصت می یافتند به تجلیل از فرزندان انقلابی خود می پرداختند و مراسم های بزرگداشت از شهدای خلق و از جمله شهدای چریکهای فدائی خلق در اقصی نقاط ایران بر پا می شد، اما کسانی که تابلوی سازمان چریکهای فدائی خلق را به دست داشتند در همه جا در تظاهرات های علنی و توده ای و در صدها مراسمی که به مناسبت های مختلف در اقصی نقاط ایران برپا می شد آگاهانه و با اصرار تمام به تبلیغ صرف در مورد رفیق جزنی پرداخته و این رفیق را که در جایگاه خود یک رفیق انقلابی بود ولی قبل از اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق نه اطلاعی از وجود چنین جریان مسلح انقلابی و چگونگی شکل گیری آن داشت و نه به نظرات و تئوری این تشکل سیاسی - نظامی نو پا واقف بود و اساساً به جریان سیاسی ای تعلق داشت که سه سال قبل از تشکیل چریکهای فدائی خلق از هم پاشیده شده بود، برای هواداران جوان و نوجوان و توده های شرکت کننده در آن تظاهرات و مراسم ها به نادرست به عنوان تئوریسین و بنیانگذار سازمان چریکهای فدائی خلق معرفی می نمودند. (۳*) رفیق جزنی همه و شهدای چریکهای فدائی خلق هیچ. این روش اساسی تبلیغات کسانی بود که بعد از قیام بهمن تابلوی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را به دست گرفته و تحت این نام فعالیت می کردند. البته از میان شهدای خود چریکهای فدائی خلق ایران ، روی یک رفیق تمرکز داشتند که چهره شناخته شده برای توده های مبارز ایران به شمار می رفت. این رفیق همانا رفیق کبیر حمید اشرف بود، رفیقی که از همان آغاز مبارزه مسلحانه در جامعه، رژیم شاه برای دستگیری او در کنار هشت انقلابی فدائی دیگر صد هزار تومان جایزه تعیین کرده بود. (۴*) این رفیق البته نیاز به معرفی نداشت و منحرفین از نام او نیز برای پیشبرد مقاصد خود استفاده می کردند. رفیق حمید - چریک فدائی خلقی بود که به مدت بیش از پنج سال حسرت دستگیری خود را بر دل دشمن گذاشته و پس از سال ها

فعالیت انقلابی پیگیر در شرایط بسیار سخت و دشوار، در یک درگیری حماسی بی نظیر همراه با رفقای همراهِش ضمن به هلاکت رساندن شماری از مزدوران دشمن، در خون غلظیده و به شهادت رسیده بود، رفیق پر آوازه ای که زندگی اش چنان با زندگی سازمان چریکهای فدائی خلق در هم آمیخته بود که روزنامه هائی که خبر درگیری وی و رفقای همراهِش را درج کرده بودند، نه بار در سراسر کشور تجدید چاپ شد.

بنابراین در شرایط حضور وسیع توده ها در صحنه مبارزه و در پاسخ به اشتیاق آنان برای شناخت تئورسین ها و پراتیسین ها و رفقائی که در برپائی و تداوم سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نقش مهم و برجسته ای داشتند، از طرف دست اندرکاران سازمان به اصطلاح چریکهای فدائی خلق ایران (بعد از قیام بهمن ۵۷) نه تنها اطلاعات نادرست در اختیار توده ها و هواداران سازمان قرار داده شد بلکه آن جا هم که باند فرخ نگهدار و همراهِان و مؤیدینش از رفیق کبیر حمید اشرف یاد می کردند، با اضافه کردن القابی به نام این رفیق نظیر "رهبر بلامنازع"، به لاپوشانی دیگر چهره های برجسته چریکهای فدائی خلق پرداخته و چهره واقعی آن ها را تحت الشعاع رفیق حمید اشرف قرار داده و به حاشیه راندند - امری که تا به امروز نیز توسط آنان چه به اکثریت و چه به بخش اقلیت آن سازمان وابسته باشند تکرار می شود. به این نکته هم باید اشاره کرد که آن ها با تعریف و تمجیدهای بورژوائی و بی مقدارشان از رفیق حمید اشرف و رهبر بلامنازع خواندن او نه این که مقام والائی به او داده باشند بلکه به واقع تصور فرمان ده و فرمان روائی که دیگران تحت فرمان و تبعیت وی بوده اند را به وجود می آورند. گفتنی است که دشمن و قلم به دستانی که تحت رژیم جمهوری اسلامی در خدمت دشمن می نویسند نیز با تلقی "رئیس" از رفیق حمید اشرف سعی می کنند او را به عنوان یک دیکتاتور که در رأس سازمان چریکهای فدائی خلق قرار داشته، به دیگران بشناسانند. این قلم به مزدان درست با چنین تلقی از رفیق حمید اشرف، رفیق فریدون جعفری را هم "معاون" او معرفی می کنند که خود البته بیانگر درک حقیرانه و بورژوائی آنان از روابط بین انقلابیون در سازمان کمونیستی چریکهای فدائی خلق و بیگانگی آن ها با مناسبات رفیقانه و کمونیستی ای می باشد که در زمان حیات این رفقا در درون سازمان ما برقرار بود. (۵*)

با توجه به تبلیغات جهت دار دار و دسته یاد شده بود که سیل جوانان و نوجوانانی که در دوره رشد مبارزات انقلابی در جامعه به پشتیبانی از چریکهای فدائی خلق برخاسته بودند، نه امکان آن را یافتند که با چهره پیشاهنگان واقعی خود که راه را بر آن ها گشوده بودند، آشنا شوند و نه توانستند چهره های برجسته ای از چریکهای فدائی خلق چون رفیق کبیر فریدون جعفری را بشناسند، رفقائی که راه را به بهای رنج های فراوان با درایت و کاردانی و با خون خود ادامه داده و تداوم گر سنت ها و فرهنگ کمونیستی فدائی در جامعه تحت سلطه ما شدند. رفیق کبیر فریدون (علی اکبر) جعفری یکی از همان رفقائی است که واقعیت وجود و خدماتش به سازمان در جهت رشد و تعالی آن، در فضای مسموم دست ساز باند فرخ نگهدار و شرکاء ناشناخته ماند. به واقع، میوه های پر طراوت هویت، زندگی و تلاش های درخشان رفیق جعفری در راه کارگران و زحمتکشان در طوفان حوادث توسط اپورتونیست های متعفن به غارت رفت و وضعی پیش آمد که او امروز هم به عنوان یکی از گردانندگان اصلی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در یک دوره سازندگی از حیات سازمان ما، کمابیش چهره گمنامی است.

درست در آغاز سال پنجاه بود که نام "چریکهای فدائی خلق" اولین بار به عنوان یک تشکل کمونیستی سیاسی - نظامی با صدور ۱۳ اعلامیه به جنبش اعلام شد. بدنه اصلی این تشکل را گروهی تشکیل می داد که امروز از آن به عنوان گروه رفیق احمدزاده نام برده می شود. در این زمان پنج تن از رفقای باقیمانده از انقلابیون دلیر جنگل نیز که پیش از این در ارتباط با رزمندگان سیاهکل در شهر فعالیت می کردند به این گروه پیوسته بودند (رفقا حمید اشرف، اسکندر صادقی نژاد، رحمت پیرو نذیری، محمد صفاری آشتیانی، منوچهر بهائی پور). بنابراین "چریکهای فدائی خلق" نه فقط نماینده همه دستاوردهای مبارزاتی گروه رفیق احمد زاده در طی چهار سال فعالیت های نظری و عملی بود بلکه دستاوردهای گروه جنگل را نیز با خود داشت و به این معنا نیز چریکهای فدائی خلق حاصل ادغام دو گروه یاد شده بود.

رفیق جعفری که بلافاصله پس از اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق از طریق رفیق چنگیز قبادی در ارتباط با این سازمان قرار گرفته و در تابستان سال پنجاه زندگی مخفی و حرفه ای خود را آغاز کرده بود، چریک فدائی خلقی بود که در عمر نسبتاً طولانی زندگی چریکی اش تا زمانی که زنده بود عملاً وجودش نقشی اساسی در حفظ، رشد و تعالی سازمان داشت. او که از سال ۱۳۵۱، پس از شهادت رفیق گرانقدر عباس جمشیدی رودباری عضو مرکزیت سازمان شده بود، پس از شهادت رفیق کبیر حسن نوروزی (یکی دیگر از اعضای مرکزیت) مسئولیت های او را نیز به دوش گرفت و از آن زمان به بعد (دی ماه سال ۱۳۵۲) به واقع گرداننده دو سوم از امورات تشکیلات تا زمان شهادت اش بود. بر این مینا شرح زندگی مبارزاتی و فعالیت های عملی رفیق جعفری، خود توضیح گر بخش مهم و وسیعی از تاریخ سازمان چریکهای فدائی خلق ایران می باشد که در صورتی که از آن ها اطلاع دقیقی وجود می داشت می توانست تاریخ سازمان را از مقطع سال پنجاه تا زمان شهادت این رفیق در دوم اردیبهشت ۱۳۵۴ با جزئیات هر چه بیشتری در اختیار دیگران قرار دهد.

برای شناخت اولیه از رفیق جعفری اجازه دهید به سال ۱۳۵۰ برگردیم. به "سال جنبش / سال چریک های فدایی خلق / و طلوع مبارزه مسلحانه". به سال آنان که "به نابودی ستم برخاستند / چرا که نان و آزادی را برای همه می خواستند".

سال پنجاه، سالی است که بهترین فرزندان کمونیست خلق ایران در قامت انقلابیون جان برکفی چون رفیق فریدون جعفری، دست اندر کار تثبیت یک تشکل سیاسی - نظامی در جامعه بودند، دست اندر کار تثبیت تشکلی که در سال ۵۷ به عنوان سازمان "پرافتخار" چریکهای فدائی خلق ایران به امید میلیون ها تن از کارگران و زحمتکشان و خلق های ستمدیده ایران تبدیل شد؛ و به آن جا رسید که با قدرت این توده ها و تحت حمایت آن ها، نامش در تاریخ به مثابه بزرگترین سازمان چپ در خاورمیانه ثبت گردید.

سال پنجاه، سال انجام عملیات متهورانه مسلحانه علیه دشمن، سال ایراد خطابه های انقلابی در مراکز ستم (اشاره به سخنرانی رفیق پویان برای کارمندان بانک در صحنه عملیات مصادره بانک آیزنهاور)، سال جنگ و گریز و شلیک اولین گلوله های خشم خلق بر قلب دشمن در خیابان های شهر و خانه های محاصره شده بود. سال مقاومت های افسانه ای در زیر شکنجه هائی بود که تا قبل از ظهور چریکهای فدائی خلق در ایران به آن شدت سابقه نداشت، سال اعدام سروهای ایستاده بر روی پاهای ایمان به پیروزی "راه" بود،

سروهای ایستاده ای که با سرود "چریکهای فدائی خلق" (*۶) بر لب ، به سوی "میدان چیتگر" می رفتند و "چون تیرهای آذرخش / فصلی از بیداری در آسمان خلق رسم" می کردند و... و...

آری سخن از سال پنجاه است، "سال تندر / سالی که در آن چیزی شکسته شد / چیزی جوانه زد".

سالِ "خون و گلوله

سالی که شکست و پیروزی

شادی و اندوه

چون دو رشتهء روشن و تیره

به هم بافته شده بود.

سالی که بغض

لبخند را در چهره ها ویران می کرد

و به ناگاه بر ویرانه های لبخند

هیجان و شادی جوانه می زد.

سالی که زنگ بزرگ خون به صدا درآمد

و توفان شکوفه داد."

(همه قطعات درج شده در گیومه در بالا از شعر "کارنامه خون" برگرفته شده که با زیبایی، فضای انقلابی و حوادث آن سال آغاز شکوفائی روزگاری نو در جامعه ایران را ترسیم کرده است. این شعر در زندان در بطن حوادث پر شور و سازنده آن روزها ، سروده شده است).

اما سال پنجاه برای خود چریکهای فدائی خلق، برای آنان که دست اندر کار سازندگی و برپائی دوره نوینی در تاریخ مبارزاتی توده های تحت ستم ایران بودند، چهره دیگری هم داشت. آن ها در مبارزه با دشمن و در جهت رشد و اعتلای تشکل نوپای خود، سال بسیار دشواری را از سر می گذراندند. در این سال ضربه های ساواک به طور پی در پی بر پیکر سازمان وارد می آمد و حمله رژیم به چریک ها با شدت و وسعت هر چه بیشتری جریان داشت. (*۷) در این سال بود که از رفقای بنیانگذار چریکهای فدائی خلق (رفقا مسعود احمدزاده، امیرپرویز پویان و عباس مفتاحی) گرفته تا رفقائی با قابلیت های تئوریک و یا عملی چشمگیر چون رفقا علیرضا نابدل و بهروز دهقانی تا بهمن آژنگ، حمید توکلی، مهدی سوالونی، غلامرضا گلوی، سعید آریان، حاجیان سه پله، مجید احمدزاده، مهرنوش ابراهیمی و... همگی یا دستگیر و در چنگال خونین

رژیم شاه قرار گرفته و در خون غلطانده شدند و یا طی درگیری مسلحانه با مأموران مسلح رژیم شاه به شهادت رسیدند. تا مهر ماه آن سال که رفقا سیروس سپهری و شاهرخ هدایتی در زیر شکنجه جان سپردند و چریکهای فدائی خلق چنگیز قبادی، محمد علی سالمی و سید نوزادی در درگیری با نیروهای مسلح شاه شهید شدند، تهاجم سیستماتیک دشمن هم چنان ادامه داشت.

پس از فروکش ضربه های ساواک در مهر ماه، از همه چریکهای فدائی خلق تنها هشت تن باقی ماندند. رفیق جعفری یکی از آن ها بود. رفقای دیگر عبارت بودند از حسن نوروزی، عباس جمشیدی رودباری، حمید اشرف، احمد ذیبرم، محمد صفاری آشتیانی، فرخ سپهری و شیرین معاضد. این ها نیروهای اصلی بودند که برخی از آن ها چون رفیق جعفری با مبارزینی نیز در خارج از تشکیلات ارتباط داشتند. در این زمان حفظ تشکل نوپای چریکهای فدائی خلق بر عهده این هشت تن قرار گرفته بود و این چریک های فدائی خلق در شرایطی می بایست به وظیفه خود عمل نموده و این بار سنگین را در جاده پر فراز و نشیب به سوی مقصد می بردند که شاه و گردانندگان رژیمش با همه توان در تعقیب آن ها بوده و در مواجهه با چریکهای فدائی خلق چنان احساس خطر می کردند که شرط بقای خود را در نابودی آن ها می دیدند، در نابودی جوانانی که نه فقط در شیوه مبارزه بلکه در قاطعیت و برخورداری از روحیه تهاجمی و فرهنگ مقاومت تا پای جان نظیرشان دیده نشده بود. در چنین شرایطی بدون وجود و تلاش های خستگی ناپذیر آن رفقا و نقش آفرینی رفیقی چون فریدون جعفری که به قول رفیق حمید اشرف همواره با روحیه ای سرشار از سازندگی و با خونسردی حوادث را استقبال میکرد، سازمان چریکهای فدائی خلق در آن شرایط حساس تاریخی نمی توانست از آزمون تاریخ به گونه ای که دیدیم سرفراز بیرون آید.

بعد از سال های طولانی سیطره سکوت قبرستانی بر جامعه ایران، در شرایطی که مطلقاً هیچ گروه و هیچ جریان سیاسی با توجه به شدت دیکتاتوری و اختناق حاکم بر جامعه نتوانسته بود خود را در مقابل رژیم شاه قرار دهد و پلیس مخفی رژیم نتوانسته بود هر شبکه روابط و یا گروه سیاسی ای که به وجود می آمد را در همان نطفه متلاشی کرده و نابود سازد - تا آن جا که برای سال ها حتی یک اپوزیسیون غیر جدی هم در برابر رژیم شاه قرار نداشت - ناگهان یک تشکل انقلابی با جوانانی که خود را چریک و فدائی خلق می نامیدند در مقابل رژیم شاه شاهان، دیکتاتور "قدرقدرت" قد علم کرده بودند. حال جوانانی در مقابل او قرار داشتند که می گفتند در جامعه دیکتاتور زده ایران "اعلان جنگ خود جنگ است" (۸*) و می گفتند برای نقب زدن به قدرت توده ها و به میدان آوردن نیروی توده ها به عنوان تعیین کننده سرنوشت نبرد با دشمن جهت سرنوشتی رژیم شاه و قطع هر گونه نفوذ امپریالیسم در ایران، تنها راه مبارزه مسلحانه است (نقل به معنی از کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک - نوشته رفیق مسعود احمدزاده). رژیم می دید که این جوانان، با رشادت و شجاعت تمام سلاح به دست گرفته و برای گشودن راه مبارزه مسلحانه توده ای در جامعه از جان خود مایه گذاشته و توفانی بر پا کرده اند که جامعه را تکان داده است. لذا در سال ۵۰، ساواک و دیگر ارگان های سرکوبگر هشیارتر از هر وقت دیگر و با وسایل ضد انقلابی به مراتب برنده تر و با وحشی گری تمام به مقابله با چریک ها برخاسته بودند. بنابراین می توان تصور کرد که این هشت تن باقیمانده از نیروی چریکهای فدائی خلق از چه عزمی آهنین و از چه ایمانی سترگ به پیروزی راهی که در پیش گرفته بودند برخوردار بودند که علیرغم همه دشواری های شرایط، جز به انجام رسالتی که بر دوش داشتند نمی اندیشیدند. رفیق عباس جمشیدی رودباری که علاوه بر برخورداری از قابلیت های عملی، یک

تیپ تتوریک بود و بیانیه های سازمان در این دوره توسط او نوشته می شد مطرح کرده است که: "آگاهی هر آینه با صداقت توأم شود منبع ایمانی تزلزل ناپذیر می گردد". به واقع این رفقا هم دارای صداقت و صمیمیت بیکران با توده خویش بودند و هم با وجود کتاب های ارزشمند مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک (*۹) و ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تتوری بقاء از یک پشتوانه تتوریک قوی برخوردار بودند - که مشعل آگاهی نسبت به مسیری که می بایست پیموده شود را پیشاپیش در اختیار آنان قرار داده بود. این ها بودند منشاء ایمان سترگ این چریکهای فدائی خلق، ایمان به پیروزی راه، ایمانی که آن ها را با قدم های استوار به جلو می راند. رفیق جعفری یکی از پویندگان خستگی ناپذیر راه ظفرنمون چریکهای فدائی خلق بود که در آن شرایط در جهت ترمیم ضربه ها و بازسازی سازمان تلاش می نمود، رفیقی که "در بدترین لحظات زندگی انقلابیش نیز مانند کوه پایدار بود" و "مسرور و سرفراز" همه وجود خود را در خدمت پیشبرد اهداف سازمان قرار داده بود.

رفیق حمید اشرف در همان زندگی نامه مختصری که در نشریه نبرد خلق (شماره ۶) برای رفیق فریدون جعفری نوشته مطرح کرده است که "سال ۵۰، سال دشواری برای سازمان ما بود. بی تجربگی یک مسأله عمومی بود، ولی کارهای عملی بی نهایت زیادی باید صورت می گرفتند. مأموریت های زیادی بودند که باید با موفقیت انجام می شدند تا امر سازمان به پیش برود. در چنان شرایطی رفیق علی اکبر جعفری به سازمان پیوست. او در ابتدای ورودش اجباراً به مأموریتی خطرناک و مشکل اعزام شد. دروغا که رفیق حمید در این نوشته معلوم نکرده است که آن مأموریت "خطرناک و مشکل" چه بود که در حالی که رفیق انجام دهنده آن را در یک قدمی مرگ قرار می داد ولی کاری بود که حتماً می بایست انجام می شد و رفیق جعفری با ایمان تزلزل ناپذیر خود برای انجام آن آگاهانه به پیشواز مرگ رفته بود. مسلم است که موفقیت در انجام آن مأموریت توسط رفیق جعفری در آن شرایط دشوار، مشکلی را حل نموده و بر رشد و اعتلای تشکل چریکهای فدائی خلق تأثیر گذاشته است. در نوشته مزبور رفیق حمید ضمن ابراز حیرت و تعجب خود از این که آن مأموریت "نوعی ریسک اجباری" بود که رفیق جعفری کاملاً از عهده انجام آن برآمد تأکید می کند که رفیق جعفری مأموریتش را "دقیق، بی کم و کاست اجرا کرد و با موفقیت باز گشت." می توان دید که به راستی باید چه درجه ای از ایمان و آگاهی و چه دریایی از صداقت و شجاعت انقلابی در وجود رفیقی نظیر وی انباشته شده باشد که برای پیشبرد نیازهای سازمان پذیرای هر گونه خطری باشد. واقعیت این است که بدون فداکاری هایی عظیم از آن چه رفیق علی اکبر جعفری یکی از سمبل های آن است، تشکل چریکهای فدایی خلق هرگز قادر به برداشتن آن گام های تاریخی نمی شد.

* * * * *

به خاطره گوزنی که زاده جنگل حماسه بود و با خون زلال خود، جنگلی پر از گوزن های "درخت افاقیا" آفرید...!

در شرایطی که رژیم شاه و ساواکش با همه توان و نیروی خود در صد نابودی تشکل نوپای چریکهای فدائی خلق بر آمده بودند، تنها از طریق اعمال قدرت انقلابی و برملا کردن ضعف دشمن در مقابل چریک ها می شد روی توده ها تأثیر گذاشته و با جلب پشتیبانی آن ها حفظ و تداوم کار مبارزاتی تشکل چریکهای فدائی خلق را تضمین نمود. به عبارتی دیگر حفظ این تشکل به مثابه تنها تشکل کمونیستی متعلق به

کارگران و زحمتکشان در گرو تداوم مبارزه مسلحانه و وارد آوردن ضربه بر پیکر این رژیم و از این طریق جلب پشتیبانی توده ای بود. بی تردید، انجام این امر خطیر تنها از انقلابیون صدیق و شجاعی ساخته بود که با ایمانی سترگ به پیروزی راهشان حاضر به همه نوع فداکاری بوده و در این راه حتی از جان خود نیز می گذشتند. رفیق جعفری یکی از همان انقلابیون صدیق، شجاع، فداکار و از جان گذشته بود که با همه توان خود و به قول معروف با چنگ و دندان در جهت حفظ تشکل چریکهای فدائی خلق به هر تلاش مبارزاتی دست می زد.

در مهر ماه سال ۵۰ رژیم شاه برای قدرت نمائی و هم چنان قدر قدرت نشان دادن خود در چشم توده ها جشن های دولتی ای را در سراسر ایران به نام "جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی" ترتیب داد. این موقعیتی بود که چریک ها پوشالی بودن قدرت شاه را به توده ها نشان دهند. بنابراین علیرغم این که نیروهای سرکوبگر رژیم در همه جا حضور داشته و فضا شدیداً پلیسی بود چریکهای فدائی خلق همراه با رفقائی که در آن زمان هنوز در حاشیه این سازمان قرار داشتند دست به کار شده و از جشن های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی، برای رژیم مراسم عزا ساختند.

در این مقطع رفیق جعفری بسیار خوش درخشید. او در واحد چریکی ای عمل می کرد که به افتخار یکی از بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق یعنی رفیق پویان به نام او سازماندهی شده بود. در نشریه نبرد خلق شماره چهار در بخش فرزندان راسیتن خلق گفته شده است که "... واحد چریکی "پویان" مقارن با جشن های ننگین شاهنشاهی، یک رشته انفجار روی خطوط انتقال نیروی برق انجام داد که تأثیر زیادی روی خاموشی تهران داشت آن هم در شبی که رژیم آن قدر برای پُرشکوه کردنش زحمت کشیده بود". رفیق جعفری در واحد چریکی پویان به عملیات دیگری نیز علیه رژیم دست زد که همگی با موفقیت همراه بودند. در این مورد رفیق حمید اشرف نوشته است: "این واحد چریکی، که به افتخار رفیق شهید "پویان" نام گذاری شده بود، از بهترین واحدهای چریکی بود که سازمان ما به یاد دارد". (نبرد خلق شماره شش).

نه فقط انفجار در روی دکل های برق در چندین محل به منظور ایجاد خاموشی و برهم زدن چراغانی ها بلکه انفجار در چند پاسگاه پلیس، انفجار در وزارت دارائی، اقدام به انجام انفجار مجسمه های شاه در تبریز، گنبد، گرگان، ساری، لاهیجان و برخی دیگر از شهرهای شمال (به دلیل کمبود امکانات، بعضی از این اقدامات با موفقیت همراه نبود و بمب های به کار برده شده تنها در محل سر و صدا ایجاد کردند) همه کارهائی بودند که تشکل چریکهای فدائی خلق با وجود رفقای شجاعی چون رفیق جعفری با همه امکانات محدود خود انجام داده و در عمل به توده ها نشان داد که قدرت شاه به گونه ای که جلوه می دهد شکست ناپذیر نیست. این اعمال در ارتقای روحیه مبارزاتی توده ها بسیار مؤثر بود و در "کارنامه خون" شاعر به عنوان یکی از دست آوردهای سال پنجاه چنین جلوه گر شد: "سالی که به دست رفقای قهرمان / چندین کیوسک امنیتی پلیس مزدور / به هوا پرید. / سال آسیب پذیری دشمن / سالی که یک پاکت گوجه فرنگی / یک سبد گل / قادر بود یک قرارگاه پلیس مزدور و ضد خلقی / یا یک مجسمه را به هوا بفرستد."

در سال ۵۰ در چندین مورد عملیات بمب گذاری و از جمله انفجار پاسگاه های پلیس و بمب گذاری که رفقا شیرین معاضد و نسترن آل آقا نیز در آن ها شرکت داشتند، انجام شد. در این سال تأمین نیازهای مالی

سازمان یک معضل اصلی را تشکیل می داد و رفقا به قیمت جان خود در صدد رفع این نیاز بودند و در نتیجه اقدام به مصادره چند بانک و اتومبیل حامل پول نمودند. رفیق جعفری در همه این عملیات شرکت داشت و با توجه به شجاعت و بی باکی، خونسردی در صحنه عمل، دقت و هوشیاری که از خصال برجسته این رفیق بود به سهم خود پیروزی این عملیات را تضمین نمود. در این مورد "حمله موفقیت آمیز به بانک ملی شعبه صفویه" که در طی آن "موجودی بانک و دو قبضه اسلحه با مارک شهربانی کل کشور که به مأمورین مسلح بانک تعلق داشت" مصادره گردید. (نقل از اطلاعیه چریکهای فدائی خلق به تاریخ ۲۳ دیماه ۱۳۵۰) و مصادره موجودی اتومبیل حامل پول بانک بازرگانی را می توان ذکر نمود.

یکی از حرکت های مسلحانه چریکهای فدائی خلق که نقش بزرگی در ایجاد روحیه مبارزاتی در توده ها و نشان دادن ضعف دشمن به آن ها ایفاء نمود مربوط به اسفند ماه سال ۵۰ می باشد. در این ماه رژیم شاه که قصد اعدام دو تن از رفقای بنیانگذار دستگیر شده چریکهای فدائی خلق (رفقا مسعود احمد زاده و عباس مفتاحی) و عده دیگری از رفقای پیشاهنگ چریکهای فدائی خلق را داشت، برای زمینه سازی و آماده کردن افکار عمومی نسبت به این اعدام ها در تاریخ ۱۰ اسفند یک تظاهرات دولتی به راه انداخت. اما این ترفند رژیم با طرح ریزی، سازماندهی و انجام چند اقدام چریکی در این روز که بدون وجود رفقائی چون رفیق جعفری عملی نمی گشت نقش بر آب شد. در این روز چریکهای فدائی خلق از جمله رفقا، مهدی فضیلت کلام و فرامرز شریفی به منظور بر هم زدن نمایشی که برای فریب مردم ترتیب داده شده بود ۱۵ بمب صوتی را در چند محل کار گذاشتند که یکی پس از دیگری منفجر شده و نمایش شاهنشاهی برای اعدام بهترین، با سوادترین و آگاه ترین فرزندان ایران را مختل نمود. چریک ها حتی موفق به واژگون کردن تریبون نمایش مبلغین رژیم شده و کل بساط حيله گرانه چیده شده را به هم زدند. مجموعه این اعمال انقلابی برای مردمی که به زور به آن تظاهرات آورده شده بودند فرصتی فراهم آورد که پراکنده شوند و باعث شدند که آن تظاهرات دولتی بیش از بیست دقیقه طول نکشد - در حالی که سه ساعت برای آن در نظر گرفته شده بود. رفیق جعفری به همراه چریکهای فدائی دیگر با انجام عملیات مذکور در عین حال باعث شدند که این توده ها به طور مستقیم در جریان عملیات چریک ها قرار گرفته و قدرت انقلابی و ضعف دشمن را خود تجربه کنند.

هم چنین در سال ۵۰ و سال های بعد همراه با انجام عملیات مسلحانه علیه رژیم، تبلیغات مجزای سیاسی نیز با انتشار بیانیه ها، اعلامیه ها، جزوه ها و کتاب صورت می گرفت که طی آن اهداف و برنامه های چریکهای فدائی خلق به توده ها توضیح داده شده و اعمال رژیم شاه و شرایط ظالمانه حاکم بر جامعه مورد افشاگری قرار می گرفت. رفیق جعفری نه فقط خود در این حوزه ها شرکت داشت بلکه با همراهی رفقائی چون رفیق احمد ذبیرم در رساندن انتشارات سازمان به دست دیگران و در کار پخش وسیع آن ها نیز کاملاً فعال بود. برای آگاهی خوانندگان مبارز، در پاورقی متن حاضر بخش هائی از بیانیه ای که به مناسبت شهادت رفیق کبیر مسعود احمد زاده در اسفند ۱۳۵۰ از طرف چریکهای فدائی خلق صادر شده است ذکر می شود. (۱۰*) نویسنده این بیانیه رفیق گرانقدر عباس جمشیدی رودباری می باشد که در بین رفقا با نام "فوجیک" که نام انقلابی کمونیست پرشور جنگ های ضد فاشیست در چکسلواکی بود، خطاب می شد.

مسلم است که مجموعه این اقدامات در بیداری توده ها و جلب نیروهای مبارز جوان به مبارزه مسلحانه بسیار مؤثر بود. در این سال و در اوایل سال ۵۱، انقلابیون دیگری نیز به سازمان پیوستند. این ها یا رفقای چون اسدالله بشردوست، کیومرث سنجرى، رضا یثربى بودند که ارتباط شان در اوایل سال ۵۰ با سازمان قطع شده بود و یا مبارزینی بودند که با آگاهی از تئوری چریکهای فدائی خلق و تحت تأثیر مبارزات انقلابی آن ها، آماده جان بازی در راه تحقق آرمان های طبقه کارگر ایران بوده و به عنوان انقلابی حرفه ای به فعالیت در درون سازمان پرداختند. در این میان رفیق رزمنده ای نیز که قبلاً دستگیر و توانسته بود ضمن تحمل شکنجه های وحشیانه ساواک مأموران را فریب داده و از زندان آزاد گردد مجدداً به سازمان پیوسته بود (رفیق یوسف زرکاری). به واقع، با توجه به وجود یک تئوری انقلابی راهنمای عمل و در سایه پراتیک سیاسی - نظامی مبارزین مسلح، جوانان انقلابی زیادی خواستار پیوستن به صفوف چریکهای فدائی خلق بودند. این جوانان با خواندن کتاب های "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" و "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" و مشاهده انقلابیونی که با فداکاری های بی نظیر در جهت عملی کردن آن تئوری ها فعالیت می کردند پیوستن به چریک ها را وظیفه تخطی ناپذیر خود به حساب می آوردند.

در این مقطع رفیق جعفری با توجه به قابلیت های عملی چشمگیری که به عنوان یک رفیق مسئول و سازمانده، دست به کار شده و توانست تعدادی از رفقای جدید را در واحدهائی سازماندهی نماید. در این مورد رفیق حمید اشرف می نویسد: "او در موضع جدیدش فعالانه وارد اقدام شد و تعداد زیادی از مبارزان تازه به سازمان پیوسته را با تعالیم و تجارب سازمان آشنا نمود و معیارها و مفاهیم تشکیلاتی را به آن ها آموخت. او واحد های با ارزشی را به وجود آورد که دستاوردهای شان در افزایش قدرت و امکانات سازمان نقش تعیین کننده داشت." (نقل از نبرد خلق شماره ۶). رفیق جعفری در حالی که در تهران نیز فعالیت می کرد شاخه ای در مشهد به وجود آورد که در آغاز رفقای چون پوران یداللهی و بهروز عبدی در آن عضویت داشتند.

در سال ۵۱ یکی از اقدامات چریکهای فدائی خلق کوشش در انتقال تجارب عملی مبارزه و آموزش های تکنیکی به نیروهای مبارز در جنبش بود. از این رو رفقای فدائی این دوره که رفیق جعفری یکی از آن ها بود شرح درگیری های خیابانی خود با نیروهای مسلح شاه و یا جنگ و گریز با آن ها به هنگام فرار از خانه های محاصره شده و چگونگی عملیات نظامی خود را، به خصوص با تأکید رفقای گران قدر عباس جمشیدی رودباری و شیرین معاضد، درست به همان صورتی که اتفاق افتاده بود به رشته تحریر در می آوردند. (۱۱*) آن ها هم چنین تجربیات و آموخته های تکنیکی خود را نیز به صورت کتبی در اختیار نیروهای جنبش قرار می دادند. کتاب "پاره ای از تجارب جنگ چریک شهری در ایران" و "پاره ای از تجربیات تکنیکی" در همین رابطه به تحریر در آمدند که امروز نیز در جنبش وجود دارند. در کتاب "پاره ای از تجارب جنگ چریک شهری در ایران"، رفیق جعفری و رفقای همراهِش به خاطر آموزش انقلابیون در سطح جامعه و قرار دادن تجربیات مبارزات مسلحانه خود در اختیار جوانان دیگر با صداقت بی نظیری ایرادات کار خود و خطاها و انتقاداتی که به برخی رفقا در صحنه عمل وارد بود را دقیقاً و با صراحت تمام و بدون هیچ پرده پوشی با توده ها در میان می گذاشتند. از این رو این کتاب با شفافیت هر چه تمام تر نمایان گر مفهوم واقعی انتقاد و انتقاد از خود در

یک تشکیلات کمونیستی نیز می باشد؛ و در عین حال نشان می دهد که چه روابط کمونیستی عمیقی بین رفقا حکمفرما بوده است. رفیق جعفری سهم خود را هم به عنوان یک رفیق فعال در عرصه عمل (که موضوع و متن این کتاب می باشد) و هم در کمک به تدوین این کتاب با ارزش ایفاء نموده است.

در سال پنجاه چریکهای فدائی خلق در زیر برخی از گزارشات عملیات مسلحانه خود این جمله را می نوشتند: "**ما میهنمان را از زیر سلطه امپریالیسم آزاد خواهیم کرد**". در همین رابطه باید به یکی از عملیات مهمی که رفیق جعفری در جهت پیشبرد مبارزه مسلحانه علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده شاه در آن شرکت داشت و مربوط به بهار سال ۵۱ است اشاره شود. در شرایطی که توده های تحت ستم ما کاملاً از وابستگی اقتصاد ایران به امپریالیسم و نوکری رژیم شاه نسبت به امپریالیست ها مطلع بوده و دلهای شان آکنده از خشم و نفرت نسبت به امپریالیست ها و در رأس شان امپریالیسم آمریکا بود رفقای ما به هنگام سفر نیکسون، رئیس جمهور وقت آمریکا به ایران دست اندر کار انجام عملیاتی در این رابطه شدند. رفیقی که در این عملیات در کنار رفیق جعفری قرار داشت رفیق کارگر، حسن نوروزی بود. همان رزمنده دلاوری که از همان آغاز ورود رفیق جعفری به سازمان، به تعلیم و انتقال تجربه مبارزاتی به رفیق جعفری پرداخته و مسئولیت واحد چریکی پویان را به عهده داشت.

رفقا، نوروزی و جعفری با اطلاع از این امر که نیکسون به همراه مستشاران آمریکائی مقیم در ایران برای بازدید از محل دفن پدر شاه (رضا شاه) خواهند رفت، دست به شناسائی های لازم زده، محل عبور آن ها، زمان دقیق عبور و غیره را مشخص کردند. شناسائی ها تکمیل شده و عملیات با دقت طرح ریزی و بررسی شدند؛ مواد منفجره و بمب ساعتی و دیگر ملزومات مربوط به انجام عملیات مسلحانه علیه این ایادی امپریالیسم غارتگر آمریکا آماده و تدارک دیده شدند. در روز عمل این دو رفیق در محل مقرر آماده اجرای طرح خود بودند. ولی سوژه مورد نظر رفقا (ویلیامسون) به تصادف یا به هر دلیلی در زمانی که انتظار داشتند از محل مربوطه عبور نکرد و در نتیجه عمل مورد نظر رفقا انجام نشد. در این روز اما طرح دیگر رفقا با موفقیت توسط رزمندگان سازمان مجاهدین خلق به اجرا در آمد که همانا عملیات انفجار بمب در مسیر ژنرال هارولد پرایس، یکی از مستشاران آمریکائی بود. در توضیح این موضوع همان طور که در کتاب "بذرهای ماندگار" هم شرح داده ام، لازم است گفته شود که مقارن با سفر نیکسون به ایران، مجاهدین خلق به دلیل ضربه های وارده به سازمان خود به لحاظ تدارکاتی امکان انجام عملیات مسلحانه را نداشتند و در همین رابطه از طریق زنده یاد، مبارز گرامی، رضا رضائی خواستار کمک از سازمان ما شدند، آن طور که رفیق حمید اشرف می گفت، رضا رضائی حتی گفته بود که روحیه "برادران" پائین است و لازم است حتماً عملیاتی انجام دهیم. رفقای ما نیز برای تقویت سازمان مجاهدین خلق که در آن زمان به واقع یاور چریکهای فدائی خلق در مبارزه علیه رژیم شاه و امپریالیسم در ایران بودند یکی از طرح های عملیاتی و شناسائی های خود را در ارتباط با سفر نیکسون به ایران همراه با مواد لازم برای انجام عمل (دینامیت) در اختیار آن ها قرار دادند که این طرح توسط انقلابیون مجاهد در همان روز اجرا شد و ژنرال هارولد پرایس، یکی از مستشاران آمریکائی که در جهت تداوم استثمار هرچه شدیدتر کارگران و غارت ثروت های مردم ایران به نفع امپریالیسم آمریکا در ایران انجام وظیفه می کرد مورد اصابت بمب قرار گرفت. در نوارهای گفتگو بین سازمان چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق ایران، رفیق حمید اشرف در ارتباط با همین مورد است که از کمک سازمان ما به سازمان مجاهدین برای انجام عملیات مسلحانه و این که چطور دینامیتی که رفقای ما در اختیار داشته اند را به قول

رفیق حمید اشرف با چاقو از وسط نصف کرده و به مجاهدین داده اند صحبت می کند. این توصیف در نوار گفتگوها را من در سال ۵۲ از زبان خود رفیق حمید اشرف شنیده بودم. در آن زمان رفیق نوروزی هم با تأسف از عدم اجرا شدن طرح عملیاتی که می بایست توسط خودش و رفیق جعفری به اجرا در می آمد صحبت می کرد. چریکهای فدائی خلق پس از اجرای عملیات انفجار بمب در مسیر ژنرال پرایس که آن را به واقع عملیات مشترک خود و رزمندگان سازمان مجاهدین تلقی می کردند، اعلامیه ای صادر کرده و با گشاده روئی موفقیت در انجام این عملیات را به سازمان مجاهدین تبریک گفتند. (۱۲*)

اما در رابطه با رفقا جعفری و نوروزی، اگر آن ها موفق به انجام عملیات بزرگی علیه دست اندرکاران امپریالیسم آمریکا در ایران نشدند ولی در همان روز موفق به انجام چندین انفجار در مسیر حرکت نیکسون به محل دفن رضا شاه دیکتاتور شدند که به نوبه خود یکی از عملیات مؤثر در برهم زدن "جزیره ثبات و امنیت" مورد علاقه امپریالیسم آمریکا در ایران بودند. در طی روزهای هشتم و دهم خرداد سال ۱۳۵۱ عملیات دیگری نیز توسط رفقای فدائی ای چون رفیق جعفری علیه منافع امپریالیسم آمریکا در تهران صورت گرفت. در اطلاعیه ای که در ۱۱ خرداد ۵۱ توسط چریکهای فدائی خلق منتشر شد آمده است: "در شامگاه دوشنبه هشتم خرداد ماه جاری، مراکز کمپانی های غارتگر آمریکائی در ایران هدف حمله چریکهای فدائی خلق قرار گرفتند. در این حملات کمپانی های غارتگر آمریکائی، شرکت نفت مارین و دفتر شرکت های عامل نفت منفجر شده و شدیداً آسیب دیدند. همچنین سحرگاه چهارشنبه دهم خرداد دو انفجار پیاپی در مقابل هتل اینترناشنال باعث انهدام دو اتومبیل اداره مستشاری نظامی آمریکا گردید. ضمناً در مسیر حرکت نیکسون به آرامگاه رضا خان دیکتاتور، چندین انفجار به وقوع پیوست. این عملیات که با استفاده از تجارب قبلی چریک ها صورت گرفت تماماً موفقیت آمیز بوده و نتایج درخشانی بار آوردند." (۱۳*)

در رابطه با نقش رفیق جعفری در طی انجام عملیات مسلحانه نکته قابل توجهی که می توان بیان نمود این است که معمولاً رفقا پس از انجام هر عمل مسلحانه ای به بررسی حرکات خود در صحنه عمل پرداخته و نقصان ها و ایرادات کار خود را یادآور می شدند. رفیق حمید اشرف در ارتباط با این امر در مورد رفیق جعفری نوشته است: "رفیق جعفری از معدود رفقائی بود که در جلسات انتقاد از خود پس از عملیات معمولاً انتقادی به او وارد نبود. دقت، وسواس و تعهد بی نظیر او ضامن مستحکمی در موفقیت های پی در پی او در اجرای درست مأموریت ها و مسئولیت هایش بودند." (فرزندان راستین خلق- نبرد خلق شماره ۶). با نگاهی به کتاب "پاره ای از تجربیات جنگ چریکی در ایران" که در آن رفقای صحنه عمل با شماره مشخص شده اند رفیقی که هیچ انتقادی به او وارد نشده همان رفیق جعفری است و به واقع به راحتی می توان متوجه شد که کدام شماره متعلق به رفیق جعفری می باشد.

* * * * *

در پرتو وجود یک تئوری انقلابی راهنمای چریک های فدائی خلق، در طی مدت کوتاهی (از اواخر سال ۴۹ تا سال ۵۱) نه فقط انجام عملیات مسلحانه علیه رژیم و اربابان امپریالیستش ، بلکه تبلیغ و ترویج نظرات سازمان که در شرایط دیکتاتوری و اختناق موجود نوعی فعالیت انقلابی مسلحانه محسوب می شد؛ و با اهمیتی هر چه بیشتر با توجه به تأثیرات وسیع مقاومت های قهرمانانه چریک های فدائی خلق و دیگر مبارزین مسلح دستگیر شده در زندان ها، فضای سیاسی سکوت و رخوت پیشین در جامعه کاملاً دگرگون

شده و جای آن را جوشش مبارزاتی و فضای سیاسی شاد پر کرده بود. گرایش شدید نیروهای مبارز و آزادیخواه جامعه به جنبش مسلحانه و وجود نیروهای جوان کمونیست که در سال ۵۱ خواهان پیوستن به چریک های فدائی خلق و گسترش صفوف این سازمان بودند یک واقعیت انکار ناپذیر می باشد. در این شرایط رفیق جعفری که در طول مدتی که به عنوان یک انقلابی حرفه ای در سازمان فعالیت می کرد به راستی تعمیم خون و آتش دیده و حال کوله باری از تجربه های خونین را با خود داشت از جمله رفقائی بود که وظیفه ارتباط گیری با نیروهای جدید، سازماندهی آن ها و آشنا کردن شان با مسایل تشکیلاتی و غیره را به عهده گرفت. در این جا به این واقعیت هم باید اشاره کرد که مبارزه خونین چریک های فدائی خلق با دشمنان کارگران و توده های تحت ستم ایران بدون دریافت ضربه از طرف ساواک و نیروهای مسلحش پیش نمی رفت. از جمله درست در تیر ماه سال ۵۱ بود که رفیق عباس جمشیدی رودباری که رفیقی تئوریک و بسیار آگاه نسبت به مسایل سیاسی و هم چنین بسیار شجاع و بی باک بود به هنگام شناسائی یکی از مزدوران جنایت پیشه ساواک (آن شخص، مقام امنیتی شاه و از سرکردگان معروف ساواک، پرویز ثابتی بود که خود در کتاب "در دامگه حادثه" در مورد این موضوع نوشته است - صفحه ۲۴۷) دستگیر شد. رفیق رودباری چریک فدائی خلقی بود که با تعلق داشتن به گروه رفیق احمدزاده از نزدیک در جریان مباحث تئوریک این گروه قرار داشت؛ و از این رو یکی از دستاوردهای بسیار ارزشمند این گروه یعنی تئوری مبارزه مسلحانه را عمیقاً درک کرده و از این قابلیت برخوردار بود که در جهت حل مسایل تئوریک جنبش، رویدادها و مسایل جاری در مبارزه را به صورت تئوریک توضیح و تشریح نماید. به واقع پس از ضربه های سنگین سال ۵۰، او نقش برجسته ای در هدایت مسایل نظری سازمان به عهده داشت و از این رو دستگیری وی ضربه بزرگی به چریک های فدائی خلق بود. پس از دستگیری این رفیق ارزنده، نقش رفقا، حسن نوروزی، حمید اشرف و فریدون جعفری در اداره امور سازمان هر چه بیشتر شد. در این دوره سازمان با تلاش های بی وقفه و فداکاری های بی دریغ چریک های فدائی خلق به حیات سرزنده خود ادامه داد و توانست با تأثیرگذاری های ارزشمند خود در جنبش انقلابی مردم ایران این جنبش را قدمی به جلو سوق دهد.

با پایان سال ۱۳۵۱ و آغاز سال ۱۳۵۲، رفیق جعفری را در ارتباط با تعدادی از مبارزان شهر بابل که با تلاش های رفیق فراموش نشدنی عباس کابلی به واقع گروهی را تشکیل می دادند می بینیم. تماس و گفتگوهای رفیق جعفری با این رزمندگان جدید به آن جا منجر شد که آن ها به طور دسته جمعی در یک شب به زندگی حرفه ای و مخفی روی آورده و به سازمان پیوستند - که این خود نشانه یک قدرت نمائی از طرف انقلابیون علیه رژیم شاه و ساواک منفورش بود. بی مناسبت نیست این موضوع هم بیان شود که آن رفقا قبل از اقدام به مخفی شدن خواهان آن بودند که دیداری هم با رفیق حمید اشرف (که تنها بازمانده از ۹ رفیقی بود که رژیم شاه عکسشان را روی دیوارها چسبانده و از مردم برای دستگیری آن ها استمداد طلبیده بود و از این رو شخصیت و نامی آشنا محسوب می شد) داشته باشند که به خواست آن ها پاسخ مثبت داده شد و رفیق حمید اشرف در جمع آن مبارزین انقلابی حضور یافت.

سال ۱۳۵۲ برای چریک های فدائی خلق سال کوشش در افزایش قدرت و امکانات سازمان، سال امکان سازی های تکنیکی و تدارک برای برداشتن قدم های جدیدی به پیش بود، امری که ثمره آن در

سال ۵۳ خود را آشکار ساخت. به واقع، سال ۵۳ از جنبه مقابله عملی با دشمن و انجام چندین عملیات مسلحانه مهم و کاملاً تأثیر گذار، سال شکوفائی سازمان چریک های فدائی خلق می باشد **که خود انعکاسی از فعالیت های سازمان در سراسر سال ۵۲ بود.** فعالیت هائی که رفیق جعفری نقش بسیار برجسته ای در آن ها ایفاء کرده بود. در سال ۵۲ بیشترین فعالیت رفیق جعفری، پایه گذاری یک سری امکانات تدارکاتی و کارهای تکنیکی برای تداوم و پیشبرد مبارزه بود. در عین حال وی در این دوره هم چنان به ایجاد ارتباط با نیروهای جدید و سازماندهی آن ها می پرداخت. از جمله در اواخر سال ۱۳۵۱ رفیق بهمن روحی آهنگرانی که رفیق جعفری را از دوران دانشجویی اش می شناخت (هر دو آن ها دانشجوی دانشکده اقتصاد در دانشگاه تهران بودند) از طریق او به سازمان وصل شد و همراه وی رفقا نزهت و اعظم روحی آهنگرانی، حمید مؤمنی، حبیب مؤمنی، زهرا آقا نبی قلعهکی، شهاب رضوی و بعد چند مبارز جوان دیگر که با آن رفقا در ارتباط بودند به سازمان پیوسته و به زندگی مخفی و حرفه ای روی آوردند.

در شرایط گسترش صفوف سازمان از مبارزین انقلابی، شاخه مشهد نیز تحت مسئولیت رفیق جعفری گسترش یافت و تعدادی از رفقا از جمله جلال فتاحی، ابراهیم پوررضای خلیق، صبا بیژن زاده، حمید مؤمنی و مدتی رفیق مرضیه احمدی اسکوئی در مشهد ساکن شدند. در این شهر با سازماندهی رفیق جعفری کارهای گوناگونی توسط رفقا صورت می گرفت که به طور خلاصه می توان کار با مواد شیمیائی، تهیه سیانور و اسید پیکریک (مواد منفجره)، ایجاد یک کارگاه تراشکاری و تحت این پوشش ساختن پوسته های نارنجک، کارهای انتشاراتی و بعد برای اولین بار انتشار نشریه ای به مثابه ارگان چریک های فدائی خلق به نام "نبرد خلق" را نام برد. کتاب حماسه مقاومت نیز در این دوره در مشهد نوشته شد و انتشار آن نیز به صورت یک کتاب در همین شهر به سرانجام رسید. در رابطه با کتاب حماسه مقاومت رفقا تلاش کردند که این کتاب را به صورت تقریباً حرفه ای به چاپ برسانند. رفیق جعفری یک دستگاه چاپ دستی و مرکب سیاه و قرمز تهیه دیده بود که برای اولین بار در انتشار این کتاب به کار گرفته شد به گونه ای که به خصوص سرتیترها که به رنگ سرخ چاپ شده بود نظر هر بیننده ای را می توانست به خود جلب کند. انجام چنین کاری در آن زمان به معنی نشان دادن قدرت سازمان به دشمن و دلشاد کردن نیروهای مبارز جامعه بود.

رفیق جعفری به واقع در بسیاری از کارهای سازمان از کارهای ریز گرفته تا کارهای دشوار دخیل بود. از جمله او بود که با کمک رفیق کیومرث سنجرى تغییرى در آرم قبلى سازمان که در آن دست با مسلسل در درون نقشه ایران قرار داشت داد. این دو رفیق هرچند مهارت خاصی در این کار نداشتند ولی با تلاش پیگیرانه خود توانستند آرمی که دستی با مسلسل از درون ایران بیرون آمده است را ترسیم کنند و این آرم جدید اولین بار کتاب حماسه مقاومت را مزین ساخت (داس و چکش آرم فعلی بعدها به آرم قبلی اضافه شدند). هم چنین باید اضافه کرد که مواد منفجره های تهیه شده و پوسته های نارنجک ساخته شده در مشهد و هم چنین نشریات و غیره توسط رفیق جعفری به تهران منتقل می شدند. در آن زمان سازمان هنوز از چنان قدرتی برخوردار نبود که بتواند اتومبیل شخصی برای رفقائی که مجبور به مسافرت بودند تهیه کند و رفیق جعفری همه این مواد و به خصوص بارهای

سنگین پوسته نارنجک را از طریق اتوبوس با خود به تهران می برد. یک بار نیز که لازم بود رفیق مادر (شایگان) برای صحبت با رفیق مرضیه به تهران برود او نیز همراه رفیق جعفری به تهران رفته و این رفیق را در انجام چنین سفری یاری داده بود.

در این دوره هنوز سلاح کمری کافی در سازمان وجود نداشت ولی حالا دیگر سازمان از لحاظ داشتن مواد منفجره کافی و نارنجک، خود کفا شده بود. در اثر کارهای تدارکاتی شاخه مشهد، حال هر رفیقی می توانست یک نارنجک با کارائی بالا داشته و با آسودگی خاطر هرچه بیشتری به نبرد با دشمنان مردم بپردازد. به طور کلی همان طور که ذکر شد ثمره همه این کارهای تدارکاتی با رهبری رفیق جعفری، در سال ۵۳ در نبردهای چریک های فدائی خلق با رژیم شاه و دستگاه امنیتی و سرکوب آن به وضوح خود را آشکار ساخت.

در تهران نیز رفیق جعفری هم چنان فعال بود. از جمله کماکان سعی می کرد مبارزینی که داوطلب پیوستن به چریک های فدائی خلق بودند را به سازمان وصل کند. در یک مورد او که آماده رفتن بر سر قراری بود متوجه می شود که مأموران ساواک مشغول محاصره همان محلی هستند که او می بایست سر قرار حاضر شود. در آن زمان سازمان این قدرت را یافته بود که می توانست از طریق رادیویی، امواج بی سیم های مأموران ساواک را دریافت کند و رفیق جعفری درست با شنیدن سخنان مزدوران ساواک متوجه خطر شده و از رفتن بر سر آن قرار لو رفته اجتناب می کند.

* * * * *

در تهران نیز رفیق جعفری هم چنان فعال بود. از جمله کماکان سعی می کرد مبارزینی که داوطلب پیوستن به چریکهای فدائی خلق بودند را به سازمان وصل کند. در یک مورد او که آماده رفتن بر سر قراری بود متوجه می شود که مأموران ساواک مشغول محاصره همان محلی هستند که او می بایست سر قرار حاضر شود. در آن زمان سازمان این قدرت را یافته بود که می توانست از طریق رادیویی، امواج بی سیم های مأموران ساواک را دریافت کند و رفیق جعفری درست با شنیدن سخنان مزدوران ساواک متوجه خطر شده و از رفتن بر سر آن قرار لو رفته اجتناب می کند. رفیق شیرین (معاذ) واقعه را به این صورت تعریف می کرد: رفیق جعفری که همیشه مواظب بود قرار هایش را خیلی دقیق اجرا کند، از مدت کوتاهی قبل از زمان قرارش کفش هایش را هم پوشیده و آماده رفتن بود. من گوشم به رادیو بود و چشمم به رفیق جعفری، همیشه در این جور مواقع نگرانی داشتم که نکند رفیقی که سر قرار می رود قرارش از قبل لو رفته باشد. در چنین وضعی بودم که متوجه تغییر صدا در بی سیم های ساواک شدم و به رفیق جعفری گفتم کمی صبر کن انگار اتفاقی دارد می افتد. هر دو به صدای بی سیم ها دقیق شدیم. ساواکی ها به هم دیگر پیام می دادند و موضوع بر سر رفتن به محلی بود. در این حین نام خیابان ها و محل جمع شدن ساواکی ها مشخص شد. رفیق جعفری که تا این لحظه ساکت بود با خونسردی گفت، آره این محل قراره منه. خودشونو دقیقاً برای ساعتی که من در آن محل قرار دارم آماده می کنند. این را گفت و برای در آوردن کفش هایش از اتاق خارج شد.

ایجاد شاخه ای در اهواز یکی دیگر از خدمات رفیق جعفری به سازمان چریکهای فدائی خلق در جهت رشد و پیشرفت آن بود. او که به راستی نمونه برجسته ای از خلاقیت انقلابی بود در این شهر در جهت خلق امکانات تازه برای رشد و گسترش مبارزه علیه رژیم خونخوار شاه و تحقق شعار معروف چریکهای فدائی خلق: "ما میهن مان را از زیر سلطه امپریالیسم آزاد خواهیم کرد" که این رفقا در سال ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ در زیر اعلامیه ها می نوشتند اقدام نمود. با تلاش های خستگی ناپذیر رفیق جعفری پایگاهی در اهواز به وجود آمد که پایگاهی برای ایجاد ارتباط چریکهای فدائی خلق با جنبش خلق فلسطین و کل دنیای خارج بود. باید یاد آور شد که آن چه به رفیق جعفری امکان چنین اقدامی را داد پیوستن رفیق ایرج سپهری - که پس از شهادت برادر فدائی اش سیروس سپهری (ساواک این رفیق را در زیر شکنجه به شهادت رساند) به فلسطین رفته و مدتی همراه انقلابیون فلسطینی در عملیات مسلحانه علیه اسرائیل شرکت داشت - به صفوف چریکهای فدائی خلق بود. انقلابیون فلسطینی از این رفیق کارگر فراموش نشدنی با نام ابو سعید ایرانی یاد می کردند و شجاعت و رشادت او در جنگ با صهیونیست ها زبانزد این انقلابیون بود. (۱۴*) وجود رفیق ایرج سپهری با اطلاعات و راه کارهایی که می دانست این توانائی را به سازمان داد که در جهت ایجاد ارتباط مجدد با جنبش فلسطین و فراتر از آن ایجاد ارتباط با دنیای خارج از ایران دست به کار شود.

تحت مسئولیت رفیق جعفری، رفیقی جهت تهیه امکانات ضروری برای سازمان و از جمله امکانات تسلیحاتی به منطقه خاورمیانه فرستاده شده و در عراق مستقر گردید (رفیق محمد حرمتی پور). در همین زمان بود که رادیوئی به نام رادیو میهن پرستان هم راه اندازی شد. این رادیوئی بود که صدای دو سازمان مسلح جنبش (سازمان چریکهای فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق) را به گوش مردم ایران می رساند و با توجه به شنونده های زیادی که در سراسر ایران داشت در رساندن اخبار عملکردها و تبلیغ و ترویج نظرات این دو سازمان نقش به سزائی ایفاء می نمود. در اهواز، تحت مسئولیت رفیق جعفری و با حضور رفقائی چون عباس کابلی و زهرا آقائینی قلعهکی (این رفیق پس از سال ها فعالیت انقلابی به عنوان یک چریک فدائی خلق، در دیماه سال ۱۳۵۴ دستگیر شد و از معدود زنان انقلابی بود که توسط رژیم شاه به جوخه اعدام سپرده شد. تاریخ اعدام وی بیست و نه آذر ماه سال ۱۳۵۵ می باشد) پایگاهی در این شهر به وجود آمد. دو رفیق دیگر برای برقراری ارتباط مداوم و مستمر با رفیق مستقر در عراق تعیین شدند. با ابتکار رفیق جعفری و رفقای دست اندر کار دیگر، چگونگی عبور دادن رفقا از ایران به عراق و ایجاد ارتباط مجدد با آن ها به هنگام بازگشت به ایران و مسائل تکنیکی دیگر از این قبیل حل شد. از جمله خبر رسیدن دو رفیق عازم به منطقه هر بار با علامت رمزی که از قبل تعیین شده بود توسط رادیو میهن پرستان به اطلاع رفیق جعفری می رسید و همین امر در هنگام برگشت مجدد آن ها به ایران تکرار می شد. در ضمن، این دو رفیق به هنگام برگشت از منطقه به ایران نیز توسط خود رفیق جعفری در نزدیکی های صبح که هوا هنوز کاملاً روشن نشده بود به پایگاه اهواز منتقل می شدند. اگر تغییری در مرز ایجاد شده و خطر جدیدی در مسیر گذشتن از مرز به وجود آمده بود این موضوع نیز (در صورت اطلاع از آن) از طریق رادیو با رمزی به رفیق جعفری اطلاع داده می شد. این دو رفیق رابط که با جسارت و فداکاری بی نظیر و با قبول خطری که دائماً آن ها را تهدید می کرد مرتب به این و آن طرف مرز رفت و آمد می نمودند در جهت تأمین نیاز های تسلیحاتی و دیگر نیازهای بسیار ضروری سازمان فعالیت می کردند (این رفقای فراموش نشدنی محسن نوربخش و محمد علی خسروی اردبیلی بودند که رفیق دوم را رفقا به خاطر پاکی و صمیمیت خاصش که زبان زد همه بود داداشی خطاب می کردند). (۱۵*) وسایل تهیه شده آن گاه توسط خود رفیق جعفری که

گاه رفیق دیگری نیز وی را همراهی می کرد به تهران منتقل می شدند. مسلم است که مجموعه این فعالیت ها در اهواز بر قدرت و امکانات سازمان افزوده و باعث تقویت آن می شد. بعدها با رشد و گسترش سازمان و افزایش مسئولیت های رفیق جعفری، مسئولیت شاخه اهواز را رفیق نسترن آل آقا به عهده گرفت که البته پس از مدت کوتاهی با انعقاد قرارداد الجزایر بین ایران و عراق، این بخش کار عملاً تعطیل شد.

تلاش های خستگی ناپذیر رفیق جعفری و رفقای فداکاری که تحت مسئولیت این رفیق در اهواز فعالیت می کردند و به خصوص نقش انقلابی دو رفیق رابط که مدام در دو سوی مرز در تردد بودند به همراه مجموع فعالیت های تدارکاتی انجام شده در مشهد تحت مسئولیت رفیق جعفری و فعالیت های رفقای دیگر در سازمان، در سال ۱۳۵۳ نتایج درخشان خود را به بار آورد و در این سال در عملکردهای انقلابی چریکهای فدائی خلق گشایش چشمگیری به وجود آمد. سال ۱۳۵۳ اوج شکوفائی سازمان محسوب می شود. در این سال چریکهای فدائی خلق موفق به انجام یک سری عملیات نظامی موفقیت آمیز در شهر های مختلف ایران علیه دشمن یعنی رژیم شاه و امپریالیست های هادی و حامی او شدند، عملیاتی که شدیداً دشمنان مردم را وحشت زده ساخت. از طرف دیگر انعکاس خبر و پخش متن اطلاعیه های این عملیات از طریق رادیوئی متعلق به جنبش مسلحانه (رادیو میهن پرستان) در شرایطی که این رادیو در سراسر ایران وسیعاً شنونده داشت باعث ارتقای آگاهی انقلابی در میان کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های تحت ستم ایران می شد. در این سال سازمان مجاهدین نیز عملیات موفقیت آمیزی داشت که مجموعه همه این عملیات و انعکاس وسیع آن ها در میان مردم جو سیاسی - اجتماعی جامعه را به طور کاملاً محسوسی به نفع توده های خلق تغییر داده و زمینه را برای شرکت هر چه وسیع تر توده ها در مبارزه آماده نمود. رفیق جعفری چه به عنوان عضوی از مرکزیت و چه به عنوان مسئول شاخه مشهد در طرح ریزی و آماده کردن رفقای عمل کننده برای اجرای عملیات مورد بحث نیز سهم و نقش ارزنده خود را داشت.

مطالب و خاطراتی که در سال های اخیر در رابطه با چریکهای فدائی خلق نوشته شده اند نشان می دهند که رفیق جعفری در سال ۱۳۵۳ شاخه هائی را نیز در گیلان و مازندران به وجود آورده بود، در عین حال که وی تیم هائی را هم در تهران سازماندهی کرده بود. همه این ها نمودی از قدرت سازمان را در سال ۱۳۵۳ به نمایش می گذارد و در عین حال نشان می دهد که در بطن این قدرت و موفقیت های چریکهای فدائی خلق تا چه حد به طور برجسته فعالیت های پر ثمر رفیق جعفری نهفته بود. در زندگی نامه ای که رفیق حمید اشرف در باره این رفیق نوشته است می خوانیم که: "رفیق جعفری در تمام طول خدمات سازمانیش نمونه برجسته ای از خلاقیت انقلابی بود. قدرت ابتکار و تلاش های او در جهت خلق امکانات تازه برای مبارزه کم نظیر بود." به راستی که تک تک کلمات به کار رفته در این جملات و کل این زندگی نامه از پشتوانه عینی و عملی برخوردار است. اگر تنها وسعت فعالیت های رفیق جعفری تا لحظه شهادت اش در سازمان در نظر گرفته شود آن وقت بار وظایف سنگینی که این رفیق شجاع و با درایت به دوش گرفته و با دقت و کاردانی تمام و با انرژی واقعاً بی کران خود به انجام آن ها می پرداخت هر چه بیشتر عیان می گردد. تازه، رفیق جعفری علاوه بر همه فعالیت هائی که در این جا مختصراً (تا آن جا که من از آن ها اطلاع داشتم) به آن ها اشاره شد دارای ارتباطات دائمی نیز با افرادی بود که در حین گذراندن زندگی عادی خود، نسبت به چریکهای فدائی خلق سمپاتی داشتند. من خود از نزدیک در جریان برخی از

ارتباطات علنی این رفیق قرار داشتیم و در یک مورد همراه رفیق جعفری به منزل یکی از ارتباطات علنی او در بهشهر رفتم. رفیق جعفری از طریق این ارتباطات هر چه بیشتر در جریان برخی از رویدادهای زندگی مردم و مسایلی که در جامعه می گذشت قرار می گرفت. با وسعت گرفتن حمایت توده ها از چریک ها، او با افراد بیشتری از مبارزینی که دارای زندگی علنی بودند ارتباط برقرار کرده و از امکانات آن ها برای پیشرفت کار سازمان استفاده می کرد.

اگر اندکی روی صحنه سیاسی جامعه در سال های پر جنب و جوش دهه ۵۰ تعمق کنیم خواهیم دید که نه فقط فعالیت های انقلابی از آن نوع که توسط رفقای پر تحرک و پرکاری نظیر رفیق جعفری در جنبش انجام می شد بلکه مجموعه عملکردهای انقلابی نیروهای مسلح در جامعه و مبارزات گسترده غیر مسلحانه ای که از طرف توده ها با وجود جریان مبارزه مسلحانه و بر محور این مبارزه در سطح جامعه صورت می گرفت وضعیت جدیدی در جنبش ایجاد کرده و در مقطعی تحولی را در اوضاع سیاسی جامعه به وجود آورده بودند. واقعیت را بخواهیم از **اواخر سال ۵۲ جنبش انقلابی در ایران وارد فاز بالاتری شده بود. انعکاس و جلوه برجسته این واقعیت خود را در حمایت و پشتیبانی توده های مردم از برخورد قهرمانانه رفقا خسرو گل سرخی و کرامت دانشیان که در دادگاه خود را فدائی خوانده و از جنبش مسلحانه دفاع نمودند، آشکار نمود.** در بهمن ماه سال ۱۳۵۲ رژیم شاه برای پیشبرد توطئه ای علیه جنبش مسلحانه یک دادگاه علنی که جلسات آن از تلویزیون پخش می شد و در نتیجه مردم سراسر ایران از این طریق در جریان رویدادهای آن دادگاه قرار می گرفتند ، برگزار کرد. در جریان این دادگاه بود که مردم مبارز ایران در سطحی گسترده و به طور هر چه عینی تر چهره دو تن از انقلابیون جان برکفی را دیدند که برای آن ها سمبل هائی از مبارزین چریک بودند. خسرو گل سرخی و کرامت دانشیان که در آن دادگاه به خاطر منافع خلق به قول گل سرخی شاعر حاضر نشدند **بر سر جانیشان چانه بزنند** با برخوردهای غرور انگیز و سلحشورانه خود چنان در دل توده ها جای گرفتند که تا به امروز هم به عنوان قهرمانان مردم شناخته می شوند. اما موضوع صرفاً بر سر این دو رفیق انقلابی نبود. آن ها در چشم توده ها نمونه و جلوه هائی از انقلابیون مسلحی بودند که از سال ۴۹ با درایت و فداکاری های بی نظیر علیه رژیم شاه و اربابان امپریالیستش می جنگیدند. **از این مقطع به بعد، پشتیبانی توأم با عشق و علاقه فراوان نسبت به مبارزین چریک از طرف توده ها هر چه گسترده تر گشته و نمود بارزتری یافت که خود جلوه ای از این واقعیت بود که در جنبش مسلحانه انقلابی متعلق به کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های در بند ایران نقطه عطفی به وجود آمده است.**

به راستی که با جریان داشتن مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه و اربابان امپریالیست اش در جامعه و در پرتو پاسخ به ضروری ترین نیازهای سیاسی - اجتماعی توده ها که پیشرفت و تعالی جامعه را باعث می شد، رژیم شاه به هر توطئه ای علیه جنبش انقلابی دست می زد شکست خورده و آن توطئه در عمل به ضد خود تبدیل می گردید! با رشد هر چه بیشتر جنبش مسلحانه در جامعه و مطرح شدن هر چه وسیع تر آن در میان مردم، حالا دیگر ستمدیدگان کاملاً درک می کردند که سرنوشت آن ها با سرنوشت انقلابیون مسلحی که به راستی برای رهایی مردم و پایان دادن به هرگونه ظلم و ستم می جنگند گره خورده است. حالا دیگر درست به صورتی که رفیق کبیر امیر پرویز پویان پیش بینی کرده بود نشانه های روشنی از تبدیل حمایت معنوی به حمایت مادی خلق (مرکب از طبقات تحت ستم در جامعه، از کارگران و زحمتکشان گرفته

تا اقبشار مختلف خرده بورژوازی) نسبت به پیشاهنگان انقلابی خود ایجاد شده و عملاً نیروی زیادی از میان توده ها به هواداری از این جنبش و سازمان های مسلح آن می پرداختند. در این مقطع توده ها حتی به طور علنی قدرت جنبش مسلحانه را به رخ مأموران رژیم شاه می کشیدند. مثلاً مواردی که رفیق جعفری خود در اهواز شاهدش بود را می توان ذکر کرد. راننده وانت باری که مورد برخورد ناعادلانه یک افسر راهنمایی قرار گرفته بود با خشم تمام به آن افسر می گفت همین کارها را می کنید که "خرابکارها" (لفظی که رژیم در مورد چریکها به کار می برد) دست به آن کارها می زنند. در یک مورد دیگر فردی عاصی از ظلم یک مأمور رژیم دور میدان دویده و فریاد می زد: درود بر گلسرخی!، درود بر گلسرخی! نمونه هائی را هم شاهد بودیم که حاکی از حساسیت توده ها نسبت به نبرد مسلحانه پیشاهنگان خود با نیروهای سرکوب رژیم شاه بود. مثلاً در شهریور سال ۵۲ که رفیق ایرج سپهری در یک درگیری قهرمانانه با نیروهای مسلح شاه در شهر آبادان به شهادت رسید، آوازه برخورد مسلحانه و بسیار دلیرانه او با پلیس در این شهر شدیداً پیچید و مردم مبارز آبادان آشکارا در مورد این فدائی دلاور صحبت کرده و می گفتند که چطور وی پس از از پای در آوردن تعدادی از نیروهای پلیس برای این که زنده به دست آنان نیفتد نارنجک خود را منفجر کرده است - آن هم در شکم خود تا آسیبی به مردم وارد نیاید. این ها و نمونه های بسیار دیگر بیان گر مطرح شدن هر چه بیشتر جنبش مسلحانه در میان مردم و برخورد مثبت و حمایت گرانه آن ها از این جنبش بودند.

بدون شک حمایت توده ها از مبارزین چریک چه برای رژیم شاه و چه برای اربابان امپریالیستش زنگ خطر بزرگی بود. آن ها خوب می دانستند که این روند اگر به درستی طی شود منجر به رشد هر چه بیشتر جنبش مسلحانه، مسلح شدن توده ها و ایجاد کیفیتی جدید در این جنبش یعنی تبدیل آن به جنبش مسلحانه توده ای خواهد شد؛ و به خوبی آگاه بودند که این امر با توجه به تجربه هائی که در چین، ویتنام و کوبا طی شده بود نافوس مرگ امپریالیست ها و نوکران شان را در ایران به صدا در آورده و در نهایت طومار عمر ننگین شان در جامعه محنت زده ما را در هم خواهد پیچید. در این مقطع رژیم با تکیه بر دستگاه های امنیتی و پلیسی خود به طور چشم گیر بر شدت اختناق و سرکوب در جامعه افزوده و با اعمال شدیدترین خشونت های ضد انقلابی علیه نیروهای انقلابی و توده های مبارز چه در زندان ها و چه در سطح کل جامعه می کوشید سدی در مقابل رشد جنبش مسلحانه ایجاد نماید. اما چنین عکس العمل های ضد انقلابی هر چند کار مبارزه را سخت و دشوار می نمود ولی هرگز نتوانست از رشد و گسترش جنبش انقلابی جلوگیری کند. در چنین شرایطی بود که سازمان چریکهای فدائی خلق با موج نوینی از مبارزین و توده های آگاه که خواهان پیوستن به صفوف چریکهای فدائی خلق بودند مواجه شد. اما با تأسف باید گفت که علیرغم چنین اقبال شکوهمندی، سازمان اکنون خود را در وضعیت متناقضی قرار داده بود. در اوج قدرت و در شرایطی که وجود یک نیروی قابل توجه برای تقویت صفوف چریکهای فدائی خلق می توانست به سازمان امکان دهد تا برای تحقق استراتژی مبارزه مسلحانه طرح های نوینی را در دستور کار خود قرار داده و برای توده ای کردن مبارزه مسلحانه قدم های عملی معینی بردارد، سازمان انگار که استراتژی ترسیم شده در کتاب رفیق مسعود احمدزاده را به فراموشی سپرده بود برای این منظور هیچ برنامه ای نداشت و در واقع در صدد تحقق این استراتژی نبود. پیش از این حتی در سال ۱۳۵۱ با وجود رفقای گرانقدری چون عباس جمشیدی رودباری این موضوع در سازمان مطرح شده بود که باید به جمع بندی تغییراتی که جنبش مسلحانه در کل جامعه و در کشاندن توجه توده ها به طرف این جنبش ایجاد کرده بود پرداخت و تاکتیک

های نوینی را در جهت تحقق استراتژی سازمان و توده ای کردن مبارزه مسلحانه در دستور کار خود قرار داد. اما در سال ۱۳۵۳ درست در شرایطی که عمل به تئوری مبارزه مسلحانه (مندرج در کتاب های رفقا احمدزاده و پویان) حقانیت خود را به ثبوت رسانده و نیروی عظیمی به طرف چریکهای فدائی خلق روی آورده بود سازمان فاقد هر گونه آمادگی برای سازماندهی این نیرو در جهت تداوم و گسترش مبارزه مسلحانه، سازماندهی مسلح توده ها، تشکیل ارتش خلق، آزاد سازی مناطق و به طور کلی تداوم کار سیاسی - نظامی مطرح شده در تئوری چریکهای فدائی خلق **با چشم انداز رهبری مبارزات توده ها در اشکال مختلف خود بود.** قدم های اولیه برای تحقق چنین چشم اندازهایی کوشش در ایجاد کانون های چریکی در مناطق مختلف ایران نظیر گُردستان بود که از امکان و آمادگی لازم برای رشد و گسترش مبارزه مسلحانه برخوردار بودند. ولی سازمان دیگر عملاً انجام چنین اقداماتی را از برنامه خود خارج کرده بود.

بنابراین تا آن جا که بحث در مورد رفیق جعفری است مفهوم عملی روی آوری نیروی جدید به طرف چریکهای فدائی خلق، سنگین تر شدن بار وظایف این رفیق بود. او هم چون گذشته با صرف نیرو و انرژی زیاد به جابجائی نیروهای جدید و یا به عبارت دیگر به سازماندهی این نیروها در همان طریق سابق (که حالا دیگر پاسخگوی نیاز های جدید جنبش انقلابی نبود) می پرداخت و می بایست فرهنگ و مسایل تشکیلاتی را به آن ها بیاموزد و آن ها را به خصوص به لحاظ نظامی مورد تعلیم قرار دهد. مسلم است که او کماکان عهده دار انجام وظایف دیگری هم بود. مجموعه این امور چنان وقت و نیروئی از این رفیق طلب می کرد که او اغلب شب ها بیش از دو یا سه ساعت نمی خوابید. اما این تلاش های شبانه روزی، این فعالیت های بی دریغ انقلابی در عین حال تضادی را به همراه داشت و آن این که دیگر فرصت و امکانی برای تعمق روی مسایل مختلف سازمان و جنبش باقی نمی گذاشت، امری که در اواخر سال ۵۳ نتایج منفی خود را آشکار ساخت.

به طور کلی، پس از گذشت چند سال از آغاز مبارزه مسلحانه و تغییراتی که این مبارزه در جامعه ایجاد کرده بود، می بایست در جهت تحقق استراتژی مبارزه مسلحانه تاکتیک های جدیدی که خطوط کلی آن در کتاب رفیق مسعود احمدزاده ترسیم شده و حتی در آن جا رهنمود های مشخصی جلوی پای چریکهای فدائی خلق قرار داده شده بود، اتخاذ می شد. پیشتر تأکید شده بود که رفیق مسعود احمدزاده "با دور نگری یک مارکسیست، بی آن که به تخیل یا ذهنیت در غلطد، دقیقاً تا جائی که تجارب مجال پیش بینی به ما می دهند خطوط کلی روندی را که مبارزه مسلحانه تا توده ای شدن و آن گاه تحقق آزادی و سوسیالیسم در پیش دارد، ترسیم می کند." (نقل از مقدمه ای که رفیق جمشیدی رودباری در تاریخ اول تیرماه ۱۳۵۱ بر کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک نوشته است). **رفیق مسعود گفته بود که مبارزه مسلحانه در روستا توده ای می شود؛ و بنابراین لازم بود جهت توده ای کردن مبارزه مسلحانه منطبق بر استراتژی ترسیم شده توسط این رفیق، مبارزه مسلحانه به شهر محدود نشده و به جز شهر کانون های مبارزاتی جدیدی در دیگر نقاط ایران سازمان داده شود.** اما اکنون، در نیمه دوم سال ۱۳۵۳ عملاً **عدم انجام اقداماتی به منظور تحقق این استراتژی که برای پیشروی بعدی سازمان از اهمیت حیاتی برخوردار بود** و فقدان هر گونه طرح و تصمیمی برای این منظور، سازمان را در موقعیت بسیار حساس قرار داده بود. موج بزرگی از دریای بیکران خلق در شرایطی به

طرف سازمان چریکهای فدائی خلق خیز برداشته و نیروهائی را در اختیار آن قرار داده بود که این سازمان جائی را از قبل برای آن ها تدارک ندیده و فاقد آمادگی های لازم برای به کارگیری این نیرو در جهت پیشبرد جنبش بود. موقعیت حساسی به وجود آمده بود. سازمان چریکهای فدائی خلق اکنون "از وفور نعمت در مضیقه بود". این موقعیت حساس اما زمینه ساز نفوذ تفکراتی به درون سازمان بود که در حالی که با نظرات و اندیشه های مارکسیست - لنینیستی چریکهای فدائی خلق مغایرت داشت ، اما ظاهراً راه حلی برای جایجائی این نیروها در مقابل سازمان قرار می داد؛ و اتفاقاً درست در اواخر سال ۱۳۵۳ بود که تفکرات غیر پرولتری و به عبارت دیگر اپورتونیستی که ظاهراً برای سازماندهی نیروهای جنبش راه حل ارائه می داد (هر چند راه حل رفرمیستی و غیر منطبق با شرایط جامعه ایران) به درون سازمان چریکهای فدائی خلق راه یافته و به تاخت و تاز پرداخت و به تدریج در عمل اثرات منفی و مخرب خود را به بار آورد. واقعیت را بخواهیم با رشد جنبش مسلحانه و تقویت صفوف چریکهای فدائی خلق موقعیتی فرا رسیده بود که در عمل دو راه بیشتر در مقابل سازمان قرار نداشت یا می بایست با وفاداری به نظرات پایه ای خود خط مشی مبارزه مسلحانه را بر اساس آن چه در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" آمده است هم چنان دنبال کند و یا از این مسیر منحرف شده و پذیرای راه حل های دیگر با عواقب منفی خود گردد.

رفیق جعفری در اواخر سال ۱۳۵۳ که متأسفانه من دیگر در ایران نبودم، در آخرین ارتباطی که بین رفقای منطقه و ایران برقرار شد نامه ای برای من نوشته بود که انعکاس نگرانی وی از وضعیت درون سازمان در این مقطع بود. او برای من نوشته بود که "اوضاع بسیار نابسامانی در سازمان به وجود آمده است و وجود تو در این شرایط خیلی می توانست مؤثر باشد و ای کاش این جا بودی و اصلاً برنامه رفتن تو ریخته نمی شد." با اطلاعاتی که امروز در دسترس می باشد می دانیم که در این مقطع نظرات پایه ای چریکهای فدائی خلق تدوین شده توسط دو تن از بنیانگذاران خود، رفقا امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده مورد یک تهاجم ایدئولوژیکی موزیانه و تعرض و تحریف قرار گرفته و بر این اساس تحول نامیمونی در سازمان در حال شکل گیری بود. بر این اساس می توان گفت که رفیق جعفری در این مقطع خود را با واقعیت های نگران کننده ای در درون سازمان مواجه می دید. مثلاً او، هم به دلیل درکی که از نظرات تئوریک سازمان داشت و هم بر پایه تجارب عملی خود در صحنه مبارزه انقلابی، نمی توانست تزهائی چون "پای دوم جنبش" (۱۶*) را بپذیرد و به نتایج آن اعتماد کند - و به گونه ای که امروز از نوشته ها و سخنان کسانی که بعداً سکان دار سازمان چریکهای فدائی خلق شدند بر می آید به واقع نیز چنین بود.

* * * * *

اجازه دهید در آخر این نوشته باز هم از خصوصیات انقلابی رفیق جعفری سخن بگوئیم که البته به قول معروف قلم ، قاصر از بیان آن هاست. برخی از این خصوصیات در زندگی نامه او مندرج در نبرد خلق شماره ۶ مورد اشاره قرار گرفته است. مثلاً در آن جا نوشته شده است که: "رفیق جعفری عشقی عمیق نسبت به توده های تحت ستم میهن مان داشت. رفقا به یاد دارند که هنگامی که دردها و رنج های بیکران توده ها را می دید چگونه منقبض می شد و نفرت عمیقی از ریشه های این نابسامانی ها و عوامل ایجاد کننده آن سراپای وجودش را فرا می گرفت". مسلم است که منبع انرژی بیکران نهفته در رفیق جعفری برای انجام کارهای انقلابی عشق عمیق وی به کارگران و زحمتکشانش بود و او درست به خاطر سعادت آن ها با قلبی

مملو از خشم و کینه نسبت به دشمنان خلق با پاکبختگی تمام با این دشمنان می جنگید. خود رفیق جعفری در زندگی نامه ای که برای رفیق پوران یدالهی نوشته مطرح کرده است: "وجود رفیق پوران، آمیخته از عشق به خلق و نفرت به دشمن بود. ایمانش به مبارزه چون کوه پا برجا بود و منافع خلق برای او بیش از هر چیز دیگری اهمیت داشت. او رفیقی به تمام معنی پاکبخته و متعهد و وفادار بود." (۱۷*) به راستی که این سخنان در مورد خود رفیق جعفری هم که یک انقلابی مسئولیت پذیر بود و وظایف انقلابی را با شور و شوق فراوان انجام می داد کاملاً صادق بود. در متن زیر می توان جوهر اندیشه ای که رفیق جعفری را از عشقی بزرگ نسبت به وظایف انقلابی برخوردار کرده بود را سراغ گرفت: "این هیچ مهم نیست که ما خود از دست آوردهای انقلاب برخوردار نمی شویم، این تنگ نظری و خودخواهی شایسته ما نیست. آن چه شایسته ماست همین است که جان بر کف و پاکبخته، در راه تحقق آرمان خویش تا آن جا که توان داریم تلاش کنیم و از پای ننشینیم. شادی ما در این است که می اندیشیم نسل های آینده از این دست آوردها بهره خواهند برد (برگرفته از مقدمه "یادنامه رزمندگان شهید سازمان چریکهای فدائی خلق در سال ۱۳۵۱")."

صمیمیت و تواضع در وجود رفیق جعفری در همان آشنائی های اول توجه هر رفیقی را به خود جلب می کرد. وجود این خصلت های درونی حتی حجب خاصی را هم در چهره او نمایان می ساخت که اطمینان خاطری را نسبت به وی سبب می شد. رفیق جعفری حقیقتاً رفقاییش را دوست داشت و با دیدن آن ها شادی غیر قابل وصفی وجودش را فرا می گرفت، شاید به این خاطر بود که او قادر بود در محیط، فضای بسیار شاد، پر از شور و شوق و جنب و جوش به وجود آورد. ورود او به هر پایگاهی موجب وجد و شادی رفقا بود. انگار رفقا با حضور او انرژی باز هم بیشتری یافته و وظایف خود را با شور و عشقی دو چندان انجام می دادند. به واقع، رفیق جعفری که خود منبعی از شور انقلابی بود می توانست در رفقاییش نیز شور رزمندگی هر چه بیشتری به وجود آورد. این واقعیت در نوشته رفیق حمید اشرف این طور بیان شده است: "تمام رفقائی که با او کار کرده اند به خاطر می آورند که حتی یک برخورد عادی با او چه انرژی و نیروئی به آن ها می داد. او نه تنها منبع بیکرانی از انرژی و خلاقیت انقلابی بود بلکه قادر بود این امتیازات خود را به رفقای دیگر نیز انتقال دهد و شور و شوق بی پایان رفقا را به فعالیت ها و تلاش های پیگیر رهنمون شود." همان طور که رفیق جعفری رفقاییش را بسیار دوست می داشت تمام رفقائی هم که با وی کار کرده بودند نسبت به وی عشق و علاقه و احترام شدیدی داشتند. این را من خود از نزدیک شاهد بودم، از رفیق شیرین معاضد گرفته تا رفیق مرضیه احمدی اسکویی، تا رفیق مؤمنی تا رفیق ابراهیم پور رضا خلیق تا رفیق داداشی (محمد علی خسروی اردبیلی) تا رفیق صبا بیژن زاده و رفیق مادر (فاطمه سعیدی شایگان) و ... او را به خاطر ده ها خصال کمونیستی اش بسیار دوست داشتند. بی شک، علاوه بر خصلت هائی چون صمیمی و بی تکلف بودن، دقت، حواس جمعی، قدرت بالا در ارزیابی درست مسایل عملی جنبش، اجرای دقیق قرارها، شجاعت و بی باکی و خصلت های مثبت و انقلابی دیگر از این نوع نیز زمینه جلب احترام عمیق از طرف رفقای مختلف نسبت به رفیق جعفری بود. او رفیق پر کاری بود که در کنار رفقای تحت مسئولیت خود در همه کارها از ساده ترین آن ها گرفته تا کارهای دیگر شرکت می کرد. مثلاً گاه قرار می شد انجام کاری در شب صورت گیرد در این حالت وی نیز حتی اگر شب قبلش نیز خواب کافی نکرده بود، آن شب نمی خوابید و تا صبح در انجام کار مربوطه به رفقای دیگر کمک می کرد.

عشق رفیق جعفری به رشد و اعتلای سازمان که آن را وسیله ای گوه‌رین در خدمت کارگران و زحمتکشان و همه توده های رنج‌دیده ایران می دید از یک سو و خصلت از خود گذشتگی عجین شده با وجود فدائی او باعث می شد که وی با وسعت گیری وظایفش با شدت هرچه بیشتری کار کند، در حالی که او بیش از حد (و به نادرست) از سلامتی خود مایه می گذاشت. نقل خاطره ای این موضوع را می تواند بیشتر ملموس سازد. تابستان سال ۵۳ بود و من در پایگاهی که رفقا حمید اشرف و نسترن آل آقا هم بودند ، حضور داشتم که رفیق جعفری هم به آن جا آمد. رفیق دیگری و هم چنین ارزنگ و ناصر، دو کودک مادر شایگان هم در آن پایگاه بودند که به اصطلاح آن سال ها ما به همدیگر چشم بسته بودیم یعنی قرار نبود همدیگر را ببینیم. موقع تقسیم نگهبانی رفیق جعفری را که می دانستیم بسیار خسته است نگهبان اول گذاشتیم که بقیه ساعات شب را به راحتی بخوابد. اما وقتی خواستیم بقیه ساعات نگهبانی را که کمی طولانی می شد بین خود تقسیم کنیم او اصرار کرد که نگهبانی آخر را هم او بگیرد تا مدت نگهبانی بیشتر نشده و به رفقای دیگر فشار نیاید. اصرار او از مقاومت رفقای دیگر فراتر رفت و او آن شب دو بار نگهبانی داد.

اندام ورزیده و موزون رفیق جعفری با قد بلند و وارستگی اش و با صلابتی که در رفتار و کردارهای متین و موقر وی نمایان بود همراه با تواضع و صمیمیت اش باعث آن بود که هر رفیقی در دیدار اول، واقعیت تصویری که از رفیق حمید اشرف در تخیل خود مجسم کرده و انتظاری که از او در ذهن خود پرورده بود را در شخصیت رفیق جعفری ببیند، این واقعیتی است که من آن را تا کنون از زبان چند رفیق و از جمله رفیق مادر شایگان شنیده ام.

مسلماً زندگی کودکی و علنی رفیق جعفری زمینه ساز برخی از خصوصیات برجسته او در دوران فعالیت انقلابی به مثابه یک کمونیست فدائی بودند. به گونه ای که در نبرد خلق شماره ۶ ذکر شده "رفیق علی اکبر جعفری در سال ۱۳۲۷ در خانواده ای از طبقه متوسط به دنیا آمد. دوران کودکی او در محلات قدیمی جنوب تهران سپری شد. کودک خردسالی بود که پدرش را از دست داد و مسئولیت اداره خانواده بر عهده او قرار گرفت." آن طور که خود رفیق نقل می کرد هنگام مرگ پدرش، کسبه محل یک روز مغازه های خود را برای ادای احترام به پدر او بسته بودند - که بیانگر محبوبیت پدرش در محل زندگی اش بود. پس از مرگ پدر، به گونه ای که در نبرد خلق ذکر شده "علی اکبر با برخوردی جدی و مسئولانه توانست از عهده حل مسائل مربوط به اداره خانواده اش بر آید، کاری که از فردی در سن و سال او بعید می نمود." در ادامه مطلب آمده است که: "خانواده آن ها امکانات مالی در اختیار نداشت و در خانه شان از آب لوله کشی خبری نبود. او خودش مجبور بود روزانه ده ها بار برای آوردن آب از شیرهای عمومی از خانه بیرون برود. تداوم این کار در همان ایام نوجوانی او را به رماتیسم مبتلا کرد. به طوری که مدت ها مجبور به معالجه بیماریش شد. در این شرایط او درسش را هم می خواند. پس از گرفتن دیپلم علی‌رغم دشواری های زیاد زندگی خصوصی ، در رشته اقتصاد دانشگاه تهران پذیرفته شد. در دانشگاه تهران به خاطر قابلیت و کارآیی خیلی زود عهده دار امور صنفی در دانشکده شد. ولی پس از مدتی دریافت که باید با رژیم مبارزه سیاسی کرد. به همین لحاظ به همراه رفقای نزدیک و هم عقیده اش یک هسته دانشجویی ایجاد کرده و شروع به مطالعه در متون مارکسیستی کردند." رفیق جعفری در ارتباط با این هسته دانشجویی در حالی که کتاب ها و مقالات با ارزشی که در آن زمان منتشر می شدند را می خواند سعی می کرد به هر طریقی به کتاب های ممنوعه نیز دسترسی پیدا کند و در پی این تلاش ها بود که امکان مطالعه متون مارکسیستی را یافت.

در دوره قبل از آغاز مبارزه مسلحانه یکی از گرایش‌های رایج در میان مبارزینی که انقلابیون مسلح آینده را تشکیل دادند کوشش برای ایجاد ارتباط با توده‌های تحت ستم، مبارزه با اخلاقیات خرده بورژوازی و پرورش خصلت‌های مردمی در خود بود. رفیق جعفری نیز چنین پروسه‌ای را از سر گذراند. او مدتی تحت پوشش انجام کار تحقیقاتی و آمارگیری در رابطه با دانشگاه امکان یافت به مناطقی در ایران سفر کرده با توده‌ها ارتباط گرفته و هر چه بیشتر از نزدیک در جریان زندگی زحمتکشان و مردمان ستمدیده قرار گیرد. انجام چنین کاری تجربه بسیار مثبتی بود که بعداً نیز در جریان زندگی و فعالیت‌های انقلابی‌اش به کار وی آمد. مشاهده فقر و تنگدستی توده‌ها و مشکلات اقتصادی و اجتماعی آن‌ها از یک طرف و آگاهی نسبت به دلایل بنیادی و واقعی این امر از طرف دیگر شعله‌های نفرت از رژیم وابسته به امپریالیسم شاه را در دل او بر افروخته نگاه داشته و روحیه مبارزه‌جویانه قوی‌ای را در وجود او سبب می‌شدند. از این رو بود که رفیق جعفری تا زمانی که در دانشگاه تحصیل می‌کرد شرکت در اعتراضات و اعتصابات دانشجویی را قدمی در جهت تغییر وضع موجود تلقی کرده و در همه اعتراضات و اعتصابات دانشجویی فعالانه شرکت می‌کرد. در اسفند سال ۱۳۴۸ که در تهران یک حرکت مبارزاتی پرشور در رابطه با گران شدن بلیط اتوبوس‌ها پا گرفت رفیق جعفری نیز همراه با دوستان دانشجویی یکی از شرکت‌کنندگان فعال در این مبارزات بود. در این مقطع برخی از دوستان رفیق، چه در طی این مبارزات و چه در ارتباط با مسایل دانشجویی بازداشت و یا زندانی شدند که این خود شرایطی برای رفیق جعفری فراهم کرد که بتواند نه فقط در جریان مسایل زندان قرار گیرد بلکه با نظراتی هم که در رابطه با "چه باید کرد" در جامعه مطرح بود بیشتر آشنا شده و در این مورد با دوستان نزدیک خود به بحث و تبادل نظر بپردازد. این آشنائی با توجه به روحیه جستجوگر وی تعمق هر چه بیشتر رفیق را روی چه باید کرد جامعه ایران سبب گردید. به همین دلیل او با آگاهی‌ای که به دست آورده بود با آغاز جنبش مسلحانه در سال ۴۹ به دفاع از این جنبش برخاست. در این مقطع رفیق جعفری همراه با دیگر دانشجویان مبارز به بهانه مسایل صنفی دست به اعتراض می‌زدند و در جریان چنین اعتراضاتی آشکارا به دفاع از جنبش مسلحانه برخاسته و به نفع این جنبش شعار می‌دادند. در جریان این مبارزات دانشجویی بود که برخی از دانشجویان دستگیر و محاکمه می‌شدند و یا پس از بازداشت به سربازی فرستاده می‌شدند. حتی برخی از دانشجویان فعال که توانسته بودند خود را از تیررس مسئولین دانشگاه خارج سازند، باز مورد برخورد ساواک قرار گرفته و عقوبت‌هایی بر آن‌ها تحمیل می‌شد. رفیق جعفری در سال ۴۹ جزء آن دسته از دانشجویان مبارز بود که به عنوان یک دانشجوی چپ مخالف رژیم برای ساواک شناخته شد. در سال ۱۳۵۰ هنگامی که رفیق جعفری از طریق رفیق چنگیز قبادی به چریک‌های فدائی خلق وصل شد، یکی از مبارزینی هم که با وی در هسته دانشجویی مشترک‌شان قرار داشت همراه او به چریک‌ها پیوست. این رفیق عبدالحسین براتی بود که هنوز مدت کوتاهی از زندگی‌اش به عنوان یک انقلابی حرفه‌ای نمی‌گذشت که در همان سال ۵۰ به شهادت رسید.

رفیق جعفری به مثابه یک چریک فدائی خلق، یک کمونیست بزرگ و سازمانده، در دوم اردیبهشت سال ۱۳۵۴ به پایان زندگی سراسر مبارزاتی خود رسید. این در شرایطی بود که او با تلاش‌های خستگی‌ناپذیرش، با درایت و کاردانی‌اش، در پرتو شجاعت و بی‌باکی‌هایش و به طور کلی در جریان پیکارهای درخشانش با دشمن سهمی به راستی بزرگ در حفظ تشکل چریک‌های فدائی خلق و در تداوم عملکردهای انقلابی و فرهنگ کمونیستی آن داشت، در رشد و اعتلای سازمانی که به هنگام شهادت او به مثابه یک سازمان متعلق به کارگران و زحمتکشان شناخته شده و اعتبار عظیمی در میان توده وسیعی از ستمدیده-

گان ایران یافته بود. او در شرایطی شهید شد که خون رگانش را در کالبد تشکلی که در نزد مردم با عنوان "سازمان پر افتخار چریکهای فدائی خلق" شناخته می شد، جاری ساخته بود.

آری او "خون رگان خود را قطره قطره" نثار کرد "تا خلق با دو چشم خویش ببینند که خورشیدشان کجاست". دیگر مهم نیست که در شرایطی که توده ها در صحنه مبارزه بودند به دلیل سیطره اپورتونیسیم بر سازمان چریکهای فدائی خلق، نام او و خدماتش به مردم ایران (کارگران و زحمتکشان و دیگر توده ها) در حاشیه قرار گرفت و ناشناخته ماند. او آوازه خوانی بود که ترانه اش را در دل شبی تاریک و سیاه سروده بود و در آن روزهای تاریخی بعد از قیام بهمن ترانه او و یارانش بود که بر لب های بیشماران جاری و تکرار می شد: "فدائی، فدائی تو افتخار مائی!" آری، خلق مبارز و قهرمان ایران این گونه از عظمت او و رفقای فدائیش تجلیل می کردند.

آوازه خوان گذشت و لیکن ترانه اش

گل می کند به دامنه کوهپایه ها

خورشیدهای شب زده بیدار می شوند

یک روز از کمینگه تاریک سایه ها. (۱۸*)

نتیجه مبارزات فداکارانه و تلاش های بی دریغ رفیق جعفری بیداری خلقی بود که سالیان دراز چنان مرعوب قدرت پویشالی رژیم شاه گشته و نا امیدی از مبارزه چنان تار و پود وجودشان را فرا گرفته بود که مأیوس و سرخورده باور کرده بودند که نمی شود مبارزه کرد و گویا جز تمکین و تحمل راهی نیست. اما جانفشانی های او و جان های شیفته دیگر چون او در آن سال های درخشان مبارزه مسلحانه که بر اساس یک تئوری انقلابی صورت می گرفت، همین خلق را به میدان مبارزه کشاند و چنان روحیه انقلابی در میان آن ها به وجود آورد و چنان تأثیرات انقلابی به جا گذاشت که دشمنان هنوز هم برای از بین بردن آن تأثیرات به انواع حيله ها و ترفند ها دست می زنند. یکی از مؤثرترین عواملی که امروز علیرغم شکست قیام بهمن ۱۳۵۷ و همه ناکامی ها و سیاهی های بعد از این شکست، این خلق را به آینده امیدوار نگاه داشته خاطره شکوهمند کمونیست های فدائی و دیگر انقلابیون مسلح انقلابی در دهه پنجاه و خاطره فداکاری های خلق قهرمان ایران در جریان مبارزات انقلابی خود در طی سال های ۵۶-۵۷ می باشد. بیهوده نیست که امروز نه روحیه یأس و نا امیدی گذشته بلکه روحیه باور به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و انتظار برای این امر و امید به انقلابی ظفرنمون روحیه غالب در میان ستمدیده گان جامعه ماست.

در رابطه با چگونگی شهادت رفیق جعفری، در پایان زندگی نامه او رفیق حمید اشرف نوشته است: "حادثه ای ناشی از کار مداوم و پیگیرش شهادتش را به دنبال آورده است. رفیق جعفری در حالی که برای انجام مأموریتی عازم مشهد بود بر اثر خستگی ناشی از کار مداومش لحظه ای در پشت فرمان اتومبیل به خواب رفت و همین باعث بروز تصادفی شدید شد که به شهادت رفیق منجر گردید." به یاد این رفیق کبیر عکسی

هم از وی در پشت جلد نبرد خلق شماره ۶ به چاپ رسیده است. این عکس شاید فقط برای رفقای که چهره بشاش و سرشار از زندگی و پر انرژی او را می شناختند نشان دهنده شدت خستگی این رفیق باشد. اما حتی در این حالت نیز او با قامت ایستاده اش یک چریک فدائی خلق مصمم و قاطع در مقابل دشمن را جلوه گر می سازد، کمونیست فدائی ای که با قلبی فشرده از درد کارگران و زحمتکشان هر لحظه آماده رزم و پیکاری ظفرنمون با قاتلین و استثمارگران آن هاست. این عکس، رفیق را با مسلسل و جلد آن که بندهایش به گردن او بسته شده نشان میدهد. از آن جا که این جلد مسلسل را من با خوش شانسی در دو نوبت برای او دوخته بودم (۱۹*۰) هر بار با دیدن این عکس و جلد آن به خود گفته ام که رفیق جعفری در لحظه مرگ امکان نیافت که از آن مسلسل به قلب دشمن شلیک کند ولی چه باک که رزم های دلاورانه و بی باکانه او چه با این مسلسل و چه با سلاح های دیگر علیه یکی از خونخوارترین رژیم های وابسته به امپریالیسم در ایران چنان نقشی گوه‌رین در جنبش انقلابی خلق به جای گذاشته است که هرگز از یاد ها نخواهد رفت. او که خود زاده جنگل حماسه بود در طول زندگی پُر بارش، گوزن های حماسه سازی پروراند که نشان شان با نام پر افتخار چریک فدائی در اوراق زرین تاریخ محفوظ است. آری، نام این کمونیست فدائی، رفیق کبیر علی اکبر (فریدون) جعفری در میان ستم‌دیده‌گان همیشه زنده و جاوید خواهد ماند.

شایسته تر می بینم که این یاد نامه را با ذکر خاطره ای که نموداری از خلاقیت، ابتکار و سرعت عمل رفیق جعفری می باشد به پایان ببرم.

این خاطره به سال ۱۳۵۳ مربوط است. رفیق جعفری معمولاً برای این که بتواند رفقای تازه پیوسته به سازمان را تعلیم نظامی داده و چگونگی تیراندازی با اسلحه های مختلف را به آن ها یاد دهد، آن رفقا را به کوره پزخانه های متروکی در کنار روستاها می برد. یک یا دو رفیق دیگر در اطراف کشیک می دادند تا اگر کسی به آن محل نزدیک شود، زود خبر دار شده و رفقا از اقدام به تیراندازی خودداری کنند (یک بار در سال ۱۳۵۲ من خودم با رفقا جعفری و ابراهیم پور رضا خلیق به محلی در خارج از شهر مشهد رفته و در آن جا به تمرین تیراندازی پرداختیم). در سال ۵۳ او برای آموزش نظامی چند تن از اعضای جدید طبق معمول به محل متروک تعیین شده در کنار روستائی می روند. در آن جا رفقای جدید به تمرین تیراندازی می پردازند. پس از اتمام کار هنگامی که آن ها قصد عبور از کنار ده را داشتند ناگهان مورد محاصره روستائیان قرار می گیرند. این روستائیان به رفقا مشکوک شده بودند و هر طور بود می خواستند رفقا را دستگیر نمایند. صحنه بسیار حساسی به وجود آمده بود. نه می شد روی این مردم اسلحه کشید و با آن ها درگیر شد و نه می بایست اجازه اقدام خاصی را به آن ها داد. در این زمان رفیق جعفری دست به ابتکاری زده و ناگهان تیری در هوا شلیک می کند و با فریادی پر هیبت که روستائیان را سر جای خود میخکوب می کند، سکوتی بوجود می آورد. آن گاه رفیق شروع به صحبت می کند و به روستائیان می گوید: ما خلاف کار نیستیم. ما چریک های فدائی خلق هستیم که علیه ظلم و ستم شاه و برای رفاه و آزادی زحمتکشان و خلق ستم‌دیده مان اسلحه بدست گرفته و مبارزه می کنیم. رفیق در آن لحظات حساس با زبانی ساده و قابل فهم برای روستائیان اهداف انقلابی چریکهای فدائی را توضیح می دهد؛ سپس اعلامیه کوچکی را که آرم سرخ سازمان روی آن قرار داشت از کیف کمری خود در می آورد و متن آن را که عمدتاً اهداف چریک های فدائی خلق از مبارزه را بیان می کرد برای روستائیان می خواند. (۲۰*) با شنیدن سخنان رفیق جعفری، دیدن اعلامیه با آرم سرخ سازمان و ... روستائیان به رفقا اعتماد می کنند و یکباره آن جو مشکوک و خشن به

جوی صمیمی و هیجانی تبدیل می شود. روستائیان حالا دیگر رفیق جعفری و رفقای همراهش را به عنوان پیشاهنگان خود می دیدند. در نتیجه موضع سابق خود را رها کرده و با صمیمیت و با شغف خاصی از رفقا استقبال می کنند و هر یک از آنان به اصرار از رفقا می خواهند که برای صرف غذا به خانه آن ها بروند. اما رفیق جعفری که یکی از اصول چریکی یعنی تحرک مطلق را همواره در ذهن خود داشت، این دعوت را قبول نمی کند. رفقا با گرمی از روستائیان خداحافظی کرده و به پایگاه های خود بر می گردند.

اگر این واقعه را با آن چه در بهمن سال ۴۹ در جنگل های سیاهکل به وجود آمد مقایسه کنیم می بینیم که اگر در آن جا مأموران رژیم روستائیان را فریب داده و انقلابیون جنگل را برای آن ها اشرار مسلح جا زده بودند و آن گاه در حالی که خود لباس شخصی به تن داشتند با کمک آن ها موفق به دستگیری برخی از رفقای دسته جنگل شدند، حال می شد دید که پس از گذشت چند سال از مبارزه مسلحانه بی امان نیروهای انقلابی با رژیم شاه، شرایط نوینی در جامعه به وجود آمده است. تاثیر فعالیت های مبارزین مسلح و تک تک چریکهای فدائی و از جمله رفیق جعفری در رشد آگاهی در میان توده ها را در این جا هم به عنوان یکی از دست آوردهای مهم جنبش مسلحانه می شد دید.

پایان

زیرنویس ها:

۱- ای کاش این توصیف ها که عین واقعیت رفیق فریدون جعفری، این رفیق زحمتکشان و سمبل ایثار و بزرگواری در مبارزه کمونیستی را بیان می کنند با مثال های زنده ای هم همراه می شدند و از کارها و تأثیرات غیر قابل انکاری که این رفیق در رشد و اعتلای سازمان چریکهای فدائی خلق داشت نیز نمونه هائی به دست داده می شد. این موضوع را من در اواخر سال ۵۴ وقتی زندگی نامه درج شده در نشریه نبرد خلق شماره ۶ را خواندم و بسیار ناراحت و برآشفته بودم که عظمت رفیق جعفری به گونه ای که واقعاً بود در این زندگی نامه منعکس نشده است ، طی نامه ای به رفیق حمید اشرف که می دانستم نویسنده آن زندگی نامه است ، در میان گذاشتم. واقعیت این بود که چه برای خود رفیق حمید اشرف و چه برای من و همه رفقائی که در درون سازمان با رفیق جعفری کار کرده بودیم ، همه آن چه رفیق حمید در مورد او نوشته قابل لمس بود و هر کدام از ما معنی واقعی و عملی توصیف های کلی رفیق حمید از او را در زندگی مبارزاتی سازمان کاملاً می توانستیم نشان دهیم. ولی برای خوانندگان نبرد خلق این توصیف ها به نظر من می بایست با ارائه نمونه هائی همراه می شدند تا ارزش و اهمیت این رفیق برای آن ها هم هر چه زنده تر و ملموس تر درک شود. در ضمن من در نامه ام به صورت انتقادی برای رفیق حمید اشرف نوشتم که حداقل می بایست اسم عملیاتی که رفیق جعفری در آن ها شرکت داشت را بیان می کردی.

رفیق حمید اشرف در پاسخ نامه من که تاریخ آن اوایل سال ۵۵ بود نوشت که شرح کامل همه کارهای رفیق جعفری با توجه به این که وقت زیادی را می طلبد مقدور نبود. ولی او جمله ای را هم در نامه خود نوشته بود که در آن زمان برای من بسیار عجیب بود. در مورد این انتقاد من که چرا حداقل از عملیاتی که

رفیق جعفری در آن‌ها شرکت داشته اسم برده نشده، رفیق حمید اشرف نوشته بود: "رفقا می‌گویند که نباید زیاد روی عملیات مسلحانه تأکید کرد". این جمله برای من که عمیقاً معتقد بودم (و هستم) که موجودیت افتخار آفرین چریک‌های فدائی خلق در سایه انجام عملیات مسلحانه علیه دشمن بر اساس تئوری انقلابی خود حاصل گشته و اساساً سازمان چریک‌های فدائی خلق را بدون اقدام به تبلیغ در مورد مبارزه مسلحانه نمی‌توانستم در ذهن خود مسجّم کنم، قابل هضم و درک نبود. این موضوع سال‌ها ذهن مرا به خود مشغول کرده بود تا این که بعد ها مفهوم واقعی آن جمله را دریافتم. موضوع از این قرار بود که از اواخر سال ۱۳۵۳ به بعد پروسه ای در سازمان شروع شده و نظراتی مغایر با نظرات پایه ای چریک‌های فدائی خلق به درون سازمان راه یافته بود و مبارزینی هم جدیداً به سازمان پیوسته بودند که حامل آن نظرات بودند، نظراتی که بدون درک نقش استراتژیک مبارزه مسلحانه مورد نظر بنیانگذاران سازمان ما، امر سیاسی را از امر نظامی جدا می‌کرد. به نظر می‌رسد که منظور رفیق حمید اشرف از آن "رفقا"، رفقای حامل آن نظری در سازمان بودند که در ارتباط با تر "پای دوم جنبش" رفیق جزینی، به نام این رفیق و تحت این پوشش، نظر بنیانگذاران چریک‌های فدائی خلق را با عنوان "نظامی‌گری" کنار زده و تبلیغ روی عملیات مسلحانه را نشانه‌ی به اسلحه بیشتر از کار سیاسی اهمیت دادن جلوه می‌داد.

۲- نقل از جزوه "شمائی از پروسه تکوین نظرات چریک‌های فدائی خلق ایران".

۳- واقعیت این است که پس از شکست مبارزات مسالمت آمیز توده‌ها در اوایل دهه چهل ضرورت مبارزه مسلحانه خود را به شکل‌های مختلفی در جامعه نشان می‌داد. رفیق جزینی و رفقای همراهش که در این مقطع به مثابه افرادی انقلابی در یک تشکل سیاسی فعالیت می‌کردند در نیمه اول دهه چهل این ضرورت را دریافتند. این رفقا اگر چه قادر به توضیح و تشریح ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران در تئوری نبودند و به واقع تئوری جامعی نداشتند ولی با هر درکی صادقانه برای پاسخ به این ضرورت دست به کار شدند، اما آن‌ها هنوز دست به عملی زده به دلیل نفوذ ساواک در تشکل خود دستگیر گردیدند (دی ماه سال ۱۳۴۶). در نتیجه در بررسی تاریخی شرایط ایران قبل از ظهور چریک‌های فدائی خلق، گروه رفیق جزینی علیرغم همه مزیت‌هایش نسبت به گروه‌های دیگر در اوایل دهه چهل، در ردیف گروه‌هایی قرار می‌گیرد که هرگز نتوانستند از حاشیه به متن آمده و هم‌چون چریک‌های فدائی خلق تأثیر گذار در متن جامعه باشند. از این روست که رفیق جزینی را تئوریسین و بنیانگذار سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران خواندن تحریف آشکار تاریخ است.

۴- در ۱۴ فروردین سال ۵۰، یک روز پس از آن که رفقای گروه احمد زاده کلانتری قلهک را به منظور به دست آوردن اسلحه مورد حمله قرار داده بودند پرویز ثابتی، مقام امنیتی رژیم شاه، مصاحبه‌ای ترتیب داد که از طریق رادیو و تلویزیون و رسانه‌های دیگر پخش شد. ثابتی در این مصاحبه عمدتاً روی واقعه سیاهکل متمرکز شد؛ و در کل به رجز خوانی در باره قدرت ساواک پرداخته و از سرکوب و نابودی چریک‌ها سخن گفت. سه روز بعد از این سخنرانی، در ۱۷ فروردین ماه عکس پنج تن از رفقای ما در مطبوعات رژیم به عنوان خرابکار منتشر شد، و چند روز بعد در ۲۰ فروردین ماه تعداد این عکس‌ها به ۹ نفر افزایش یافت. این ۹ رفیق عبارت بودند از رفقا: امیرپرویز پویان، عباس مفتاحی، اسکندر صادقی نژاد، جواد سلاخی، منوچهر بهائی پور، رحمت‌اله پیرو نذیری، محمد صفاری آشتیانی، احمد ذیبرم و حمید اشرف.

رژیم شاه برای دستگیری این رفقا از مردم استمداد طلبید و در ازای معرفی هر یک از این رفقا صد هزار تومان جایزه تعیین کرد.

۵- تلقی از رفیق حمید اشرف به عنوان رئیس و رفیق جعفری به عنوان معاون او در ادبیات کسانی که با چسباندن خود (چون قارچ های انگلی) به سازمان چریکهای فدائی خلق، اسم و رسمی (هر چند اسم و رسمی به زشتی) برای خود دست و پا کرده اند، نیز دیده می شود. اینان البته با همان بیگانگی نسبت به روابط کمونیستی حاکم بر سازمان ما در زمانی که این دو رفیق از مسئولین آن بودند از واژه های "نفر اول" و "نفر دوم" استفاده می کنند. معلوم نیست که معیار آن ها برای "شخص اول" و دوم خواندن این رفقا چیست، اما تا آن جا که تجربه من در ارتباط با مناسبات درونی سازمان چریکهای فدائی خلق چه قبل از تشکیل این سازمان و چه بعد از آن در سال هائی که در درون آن فعالیت کرده ام نشان می دهد چنین تقسیم بندی برای هیچ رفیقی مطرح نبود بلکه رفقا با قابلیت های تئوریک و عملی خود و با وظایف و مسئولیت های مبارزاتی شان که مسلماً متفاوت از یکدیگر بود شناخته می شدند. رفیق جعفری به دلیل قابلیت های عملی چشمگیر و خصال برجسته کمونیستی اش شدیداً مورد علاقه و احترام رفقائی بود که با وی کار کرده بودند. برای آن ها رفیق جعفری یک چریک فدائی خلق برجسته ای بود که هر رفیقی آرزو داشت هر چه بیشتر از او بیاموزد. در واقع، در سازمانی که همه جان بر کف در نبرد با دشمن بودند و در این نبرد نابرابر هر کس جانش را فدای رفیقش می کرد، آن چه اصلاً مطرح نبود نمره دادن به مسئولین و تعیین فرد اول و فرد دوم بود همین و بس.

۶- چریکهای فدائی خلقی که در اسفند سال ۱۳۵۰ به سوی میدان چیتگر (محل اعدام این رفقا) می رفتند به طور دسته جمعی سرود چریکهای فدائی خلق را می خواندند. شعر این سرود توسط یکی از مبارزین زندان گفته شده بود و رفقا مسعود احمد زاده و علیرضا نابدل در زندان با کمی دستکاری در آن شعر بخشی از آهنگ "شهرزاد" (آن ها این آهنگ را از حفظ بودند و به خصوص رفیق نابدل در سلول انفرادی شهربانی با مورش آن را برای رفیق زندانی در سلول بغلی خود روی دیوار می نواخت) را بر روی آن تنظیم کردند. در اواخر سال ۱۳۵۳ رفیق حمید اشرف این سرود را به یاد رفیق مسعود احمد زاده و دیگر رفقای اعدام شده در میدان چیتگر با ذکر این جمله که "این سرود را رفیق کبیر ما مسعود احمدزاده و رفقای همراه او موقع رفتن به صحنه اعدام، می خواندند". در نواری خواند. البته امروز فقط خود سرود با صدای این رفیق در جنبش وجود دارد. همان طور که قبلاً در نوشته ای تحت عنوان "ملاحظات در باره یک سند تاریخی" ذکر کرده بودم، نوار مورد بحث در اواخر سال ۱۳۵۳ در خاورمیانه به دست ما رسید. من سال ها این نوار را حفظ کرده و در دوره انقلابی سال ۵۷ به منظور انتشار وسیع اش در جنبش، آن را به رفیق سعید سلطانپور دادم. رفیق حمید در اول هر یک از سرود ها دو سه

جمله نیز در رابطه با آن سرود صحبت کرده بود ولی به دلیل اشتباه رفیقی، بیشتر صحبت های رفیق حمید اشرف در آن نوار یا کاملاً پاک و یا بریده بریده شده بودند. موقع پخش وسیع این نوار در جنبش در سال ۱۳۵۷ همه آن صحبت ها حذف شده اند.

۷- علت اصلی ضربه های سال ۵۰ را می توان در دو عامل که اجتناب ناپذیر هم بودند جستجو کرد. یکی این که رفقای اولیه تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق از روابط علنی و از یک تشکیلات سیاسی به

تشکلی منتقل شده بودند که به تازگی شکل سیاسی - نظامی پیدا کرده بود. در نتیجه رد یابی و دستگیری آن ها برای ساواک آسان تر بود. ثانیاً بی تجربگی و عدم شناخت کافی از عملکرد دشمن در شکنجه گاه ها را می توان مطرح کرد که باعث عدم تخلیه به موقع خانه ها، رفتن بر سر قرار های لو رفته و غیره می شد. البته با آغاز جنبش مسلحانه، شکنجه در مورد انقلابیون وابسته به سازمان های چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق ایران نیز شدت و ابعادی پیدا کرد که قبلاً سابقه نداشت، همان طور که مقاومتی که این انقلابیون در زیر شکنجه از خود نشان می دادند نیز افسانه ای و غیرقابل باور بود.

۸- لنین در کتاب چه باید کرد در بخش "طبقه کارگر، مبارز پیشقدم در راه دموکراسی" نوشته است: "همان گونه که افشاگری های اقتصادی به منزله اعلان جنگ به صاحبان فابریک است، به همان گونه نیز افشاگری های سیاسی اعلان جنگ به حکومت است." رفیق مسعود در کتاب خود ضمن مقایسه شرایط استبدادی که در روسیه حاکم بود با شرایط جامعه ایران که دیکتاتوری امپریالیستی بر آن سلطه دارد در حالی که آشکار می کند که تا چه حد روی تجربه انقلاب روسیه و آموزش های لنین تعمق و دقت داشته است، مطرح می کند که با در نظر گرفتن شرایط متفاوت ایران با روسیه باید آموزش های چه باید کرد لنین را با تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه ایران به کار گرفت.

در ارتباط با جملاتی که در بالا از لنین نقل شد رفیق احمد زاده نوشته است:

(اگر در روسیه "افشاگری های سیاسی خود به خود یکی از وسایل توانای (تأکید از رفیق مسعود) متلاشی ساختن رژیم متخاصم و یکی از وسایل جدا نمودن متفقین تصادفی و یا موقتی از دشمن و یکی از وسایل کاشتن تخم نفاق و عدم اعتماد بین شرکت کنندگان دائمی حکومت مطلقه است"، در این جا در شرایط کنونی، تنها افشاگری سیاسی - نظامی، تنها عمل مسلحانه ماهیتاً سیاسی است که وسیله توانای "متلاشی ساختن رژیم" است. تنها عمل مسلحانه سیاسی - نظامی است که می تواند به تضادهای درونی بوروکراسی حاکم شدت بخشد. اگر در روسیه "آن طبقه اجتماعی که اعلان جنگ می دهد تا شروع به جنگ نماید، هر چه پر جمعیت تر و مضمم تر باشد به همان نسبت نیز این اعلان جنگ اهمیت معنوی بیشتری کسب می نماید" امروز در این جا اعلان جنگ خود جنگ است، این دو جدائی ناپذیرند. اهمیت معنوی جنگ وابسته است به پیشرفت مادی آن. هر چه دشمن بیشتر ضربه بخورد، بیشتر متلاشی شود، نیروی سیاسی بیشتر رشد می کند، اهمیت معنوی آن، جاذبه توده ای آن، بیشتر می شود و این امر موجب تقویت مادی نیروی سیاسی - نظامی می شود.)

۹- نام اولیه این کتاب عبارت بود از "تحلیلی از شرایط جامعه ایران - جنگ مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" که امروز در جنبش با نام "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" شناخته می شود.

۱۰- "آگاهی هر آینه با صداقت توأم شود منشاء ایمانی تزلزل ناپذیر می گردد. همواره فرزندان آگاه خلق به خلق شان و به تحقق آرمان های آن ها مؤمن بوده اند، مسعود احمدزاده از جمله فرزندان خلف خلق بوده

است: آگاه و مؤمن، او با دانش وسیع و عمیق و انقلابی و با استعداد و هوش سرشار، یک انقلابی کم نظیر بود. کارنامه زندگی انقلابی او علیرغم جوانیش مشحون از فداکاری ها است.

در دوران انقلاب رویداد ها سریعند و هر چند که انقلاب حادثر باشد سریع تر. در شرایط مبارزه مسلحانه که حادثترین شکل عمل انقلابی است همه چیز بسیار سریع دگرگون می شود. در چنین شرایطی همواره تئوری به دنبال عمل در حرکت است. عملیات مسلحانه مسایل نوینی را ایجاد می کنند، اعمال نوینی در دستور قرار می گیرند، بی آن که برای ارزیابی و تحلیل اعمال گذشته مجالی شده باشد. اکنون دیگر مبارزه مسلحانه، صحت خود را در عمل نشان داده است...

رفیق شهید مسعود احمدزاده از جمله انقلابیونی است که تلاشی چشمگیر در این زمینه داشته است. این رفیق در اثرش تحت عنوان "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" ابتدا با تحلیل اجمالی، لیکن دقیق تاریخ مبارزات معاصر ایران با توجه به واقعیت های تاریخی، چگونگی پیدایش و رشد جنبش انقلابی در ایران را توضیح می دهد. آن گاه به بیان شرایط اجتماعی - اقتصادی کنونی ایران و واقعیت های عینی پرداخته و بر اساس آن تضادهای موجود در جامعه و مرحله انقلاب را نشان می دهد. این رفیق هم چنین با اتکاء به دانش وسیع و عمیق انقلابی به تحلیل انقلاب های آزادی بخش و سوسیالیستی پیشین می پردازد و با درک ارگانیک و عمیق اصول انقلابی و قوانین درونی این انقلاب ها، ضمن مقایسه، تفاوت شرایطی که آن انقلاب ها را ایجاد کرده اند با شرایط کنونی ما را نشان داده بر اساس این تفاوت شرایط لزوم و جهت تغییر در مشی انقلابی را به درستی توضیح می دهد. با بررسی ای این چنین همه جانبه است که رفیق درستی عمل مسلحانه را نشان می دهد و به پی ریزی پایه تئوریک استواری برای عمل مسلحانه در ایران می پردازد.

تا کنون تمام افراد، محافل و گروه های صادق انقلابی که این اثر را خوانده اند به مبارزه مسلحانه روی آور شده اند. تأثیرات این جزوه در راه گشائی و راه یابی انقلاب، تا بدان جاست که دادستان مزدور دادگاه شاه به منظور محکوم کردن رفیق احمدزاده به اقرار واقعیت پرداخته میگوید: "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" نوشته احمدزاده در آغاز نمودن مبارزه مسلحانه تأثیر به سزائی داشته است.

قبل از این که رفیق اثرش را بنویسد رفقا از عمل مسلحانه درک واحدی نداشتند... رفیق علیرغم تنگ نظران تسلیم طلبی که قادر نیستند تا بیش از یک قدم جلو پایشان را بینند و انقلابی را می خواهند که در آن حتی از دماغ یک نفر خون نیاید، با روشن بینی یک انقلابی پیشاهنگ، دوردست های مبارزه مسلحانه را می بیند. می گوید مبارزه مسلحانه برای بر پا ساختن انقلاب، برای این که انرژی بیکران نهفته در خلق ما را آزاد سازد و به حرکت در آورد، راه درازی در پیش دارد...

رفیق قهرمان احمدزاده نه تنها در عرصه تئوریک، بلکه هم چنین در عرصه عمل ستاره ای تابناک بود. برای این انقلابی در هر کاری اعم از ساده تا مهم، "می شود کرد؟" مطرح نبود. برایش "باید یا نباید کرد؟" مطرح بود. او پاسخ سنوال "باید یا نباید کرد؟" را تنها بر اساس مبارزات انقلابی جستجو می کرد. آن جا که "می باید، می کرد" آن جا که ملاحظات انقلابی انجام کاری را ضروری می ساختند دیگر هیچ چیز قادر نبود او را

که یک "چریک فدائی" بود از انجام آن عمل باز دارد. رفیق خود می گوید: پیشاهنگ در شرایط کنونی نمی تواند پیشاهنگ باشد، مگر آن که یک چریک فدائی باشد.

مسعود در کار دشوار سازماندهی اولین گروه چریکی به طور جدی و پیگیر در میهن مان دست به عمل زده نقشی خلاق و سازنده بازی کرد. در موضع فرماندهی گروه چریکی تلاش خستگی ناپذیر داشت. با تیزبینی که مانع می شد چیزی در زیر نگاه پرنفوذش پوشیده بماند، با شهامتی که لازمه یک "چریک فدائی" است با پیگیری و سرسختی یک انقلابی که بازگشت و سازش نمی شناسد، عملیات متعددی را طرح ریزی و فرماندهی نمود. مسعود در تمام خصلت هایش یک رفیق بود. هنگامی که این رفیق به زندان های شاه افتاد، با مقاومت قهرمانانه اش در زیر شکنجه های وحشیانه ساواک، و با هشیاری که سازمان امنیت در کمتر انقلابی سراغ کرده بود، تمام ساواک را به هراس افکند...

... جاودان باد خاطره رفیق احمدزاده که "ایمانش را با خونش تضمین کرده است"

چریکهای فدائی خلق - ۱۳۵۰/۱۱/۲۰"

۱۱- این طرز برخورد بیان گر سلطه یک فرهنگ کمونیستی در تشکل چریکهای فدائی خلق بود که در بیانیه هائی هم که به قلم رفیق رودباری نوشته شده اند به چشم می خورند. در ضمن من شخصاً شاهد حساسیت رفیق شیرین معاضد به هنگام نوشتن اعلامیه یا هر مطلبی برای انتشار بیرونی بودم که شدیداً مواظب بود کلمه ای دور از واقعیت بیان نشود.

۱۲- "در صبح چهارشنبه دهم خرداد ماه جاری، در حالیکه نیکسون، این نماینده منفور امپریالیسم جهانی در تهران با نوکر دست به سینه اش، شاه مزدور مشغول چین توطئه ننگینی بر علیه ملت های خاور میانه بود، ژنرال ۲ ستاره امریکائی- هارولد پرایس- سرمستشار هوائی آمریکا در ایران، و رئیس پایگاه های هوائی استراتژیک آمریکا در ایران توسط فدائیان قهرمان، سازمان مجاهدین خلق ایران مورد حمله قرار گرفت.

این حمله به منظور اعتراض به اشغال پنهان ایران توسط مستشاران نظامی آمریکا و به منظور انتقامجویی از برنامه های کثیف امپریالیستی در ایران که در یک سال گذشته منجر به شهادت بسیاری از جوانان میهن پرست و ضد امپریالیست کشور ما گشته است، صورت پذیرفته است.

این عمل قهرمانانه مجاهدین خلق، امیدهای خلق ما را به پیروزی نهائی توان می بخشد و بیش از پیش نشانه اراده استوار سازمان های پیشرو خلق برای سرنگونی حاکمیت استعمار نوین بر میهن ماست.

سازمان چریکی فدائیان خلق، شادمانی عمیق خود را از این عمل پیروزمندانه ابراز داشته و همبستگی خود را در مبارزات ضد امپریالیستی خلق ایران با سازمان مجاهدین خلق اعلام می دارند.

درد بر مجاهدین دلیر خلق

مرگ بر امپریالیسم آمریکا

نابود باد سلطه نظامی آمریکا در ایران

چریکهای فدائی خلق - ۵۱/۳/۱۱"

۱۳- برای این که عزیزان خواننده در فضای سیاسی انقلابیون کمونیست فدائی در این دوره که رفیق جعفری یکی از آن ها بود قرار گیرند قسمت هائی از متن اعلامیه مذکور در این جا باز نویسی می شود: "این انفجارها تمام نتایجی را که غارتگران آمریکائی از سفر نیکسون به ایران انتظار داشتند خنثی نمود...

همراه با نیکسون یک گروه ۴۵۰ نفری به منظور مذاکره در زمینه های گوناگون به میهن ما وارد شدند. این گروه در نظر داشتند ضمن مذاکره با نوکران ایرانی خود، برنامه ای برای غارت باز هم وحشیانه تر ثروت های ملی ما و استثمار باز هم بیرحمانه تر خلق رنجکش ایران طرح ریزی کنند.

اینان هم چنین می خواستند از میهن ما به مثابه پایگاهی برای سرکوبی جنبش های انقلابی منطقه مانند جنبش رهائی بخش طفار (خلیج)، مبارزات قهرمانانه انقلابیون عرب بر علیه صهیونیسم.. استفاده کنند. اکنون بر جلسات اینان سایه ای از ترس پرتو افکنده است. ...

صدای مهیب انفجارهای متعدد در مؤسسات استثمار و استعمار غارتگران آمریکائی، فریاد رزم آوری خلق قهرمان و آزاده ایران بر علیه امپریالیسم غارتگر آمریکا و نوکران داخلی آن ها و در رأس شان شاه خود فروش بوده است، فریاد رزم آوری خلقی بوده است که دیگر نمی خواهد در برابر غارت وحشیانه ثروت های ملی و استثمار بیرحمانه، نظاره گر بی تفاوتی باشد. فریاد رزم جویانه خلق قهرمان ایران بوده است که اراده خویش را برای از هم گسستن زنجیرهای استثمار بیگانگان آمریکائی و نوکران داخلی آن ها هر چه قاطعانه تر ابراز داشته است.

زنده با خلق قهرمان ایران

زنده باد انقلاب آزادیبخش خلق ایران

مرگ بر شاه خائن

مرگ بر غارتگران آمریکائی

چریکهای فدائی خلق - ۵۱/۳/۱۱"

۱۴- پس از شهادت رفیق ایرج سپهری، از این رفیق یک دفتر و کاغذهای جداگانه که او خاطرات مبارزاتی خود را بر روی آن ها نوشته بود در پایگاهی در اهواز به جا مانده بود. این نوشته ها را من در طی مدتی که قبل از خروج از ایران در آن پایگاه بودم به صورت یک کتاب که در برگزیده شرحی از زندگی و خاطرات رفیق ایرج سپهری بود، تنظیم کردم. این کتاب در همان زمان با نام "از جبهه نبرد فلسطین، خاطرات رفیق کارگر فدائی شهید، ایرج سپهری" منتشر شد که اکنون نیز با همین نام در جنبش موجود است.

۱۵- عبور از طریق مرز زمینی صورت می گرفت. نگهبانان مرزی در طول شب مرتب در مسیر خاصی قدم زده و با نورافکن های قوی منطقه عبور را روشن می کردند. این امر یکی از خطرهای بود که دائماً رفقای

عبور کننده از مرز را تهدید می کرد. یکی دیگر از خطرهای سگ هائی بود که مرزبانان به خدمت گرفته بودند. یاد رفیق داداشی (محمد علی خسروی اردبیلی) گرامی باد که با شوخی و جدی پیشنهاد تهیه روغن بیر را می داد تا با زدن آن به لباس ها سگ ها قادر به تشخیص مان نباشند و ما از دست آن ها در امان بمانیم. امیدوارم فرصتی پیش آید که در این مورد در جائی به طور مفصل توضیح بدهم که تحت مسئولیت رفیق جعفری رفت و آمد از مرز به این طرف و آن طرف به طور دقیق چگونه سازمان یافته بود و از تجربه خودم نیز بنویسم که یک بار هنگام رفتن به آن سوی مرز با وجود آمدن حادثه ای مجبور به بازگشت شدیم و دفعه دوم نیز با حوادث مخاطره آمیزی روبرو شدیم ولی به هر حال آن بار توانستیم مرز را رد کنیم.

۱۶- عبارت "پای دوم جنبش" متعلق به رفیق جزنی می باشد که با جدا کردن امر سیاسی از امر نظامی انجام فعالیت های صرفاً سیاسی را "پای دوم جنبش" می خواند. او هر چند که تاکتیک مسلحانه را قبول داشت ولی برای آن صرفاً نقش تبلیغی قائل بود و برخلاف خط مشی سیاسی - نظامی ای که چریکهای فدائی خلق معتقد بودند سازماندهی و بسیج توده ها را در یک پروسه صرفاً سیاسی امکان پذیر می دانست. بر این مبنا، وی ایجاد تشکل های صرفاً سیاسی از قبیل "هسته های سیاسی - صنفی" و "هسته های انتشاراتی" را راهی برای سازماندهی نیروهای جنبش قلمداد نموده و توصیه می کرد. اما راه پیشنهادی او منطبق با قانونمندی های شرایط مختنق و دیکتاتور زده جامعه ایران نبود و با استراتژی چریکهای فدائی خلق که سازماندهی و بسیج توده ها را در بستر مبارزه مسلحانه و با انجام فعالیت های سیاسی - نظامی امکان پذیر می داند ، مغایرت داشت.

۱۷- در سال ۱۳۵۱ جزوه ای تحت عنوان "یادنامه رزمندگان شهید سازمان چریکهای فدائی خلق" از طرف چریکهای فدائی خلق منتشر شد که حاوی زندگی نامه ده رفیق شهید سال ۱۳۵۱ بود. در این جزوه هر یک از رفقا در مورد رفقای شهیدی که خود آن ها را از نزدیک می شناختند و یا با آن ها کار کرده بودند نوشته بودند. رفیق پوران یدالهی و رفیق بهروز عبدی تحت مسئولیت رفیق جعفری در مشهد فعالیت می کردند و مطالب مربوط به این دو رفیق را در آن جزوه رفیق جعفری نوشته است.

۱۸- این قطعه ای از شعر "ویتنامی دیگر" سروده سیاوش کسرانی (مهر ماه ۱۳۴۵) می باشد که رفیق جعفری آن را از حفظ بود و در موقعیت های مختلف آن را می خواند. متن کامل این شعر را برای گرامی داشت یاد او در این جا می آورم:

با آن همه سلاح

با آن همه ستوه

با آن همه گلوله که بر پیکر تو ریخت

ارنستوا!

این بار هم دروغ در آمد هلاک تو!

آنان که تند تند ترا خاک می کنند

آنان که زهرخند به لب ، دست خویش را

با گوشه های پرچم تو پاک می کنند

که : دیگر تمام شد،

دنیا به کام شد،

تاریک طالعان تبه کار بی دلند

خامان غافلند.

تو زنده ای هنوز که بیداد زنده است

تو زنده ای هنوز که باروت زنده است

تو در درون هلهله های دلاوران

تو در میان زمزمه دختران کوه

در شعر در شراب و شیخون تو زنده ای!

آوازه خوان گذشت و لیکن ترانه اش

گل می کند به دامنه کوهپایه ها

خورشیدهای شب زده بیدار می شوند

یک روز از کمینگه تاریک سایه ها.

مردی و یک تفنگ

مردی و کوله باری از نان و از غرور

آزاده ای گشاده جبین، قامت استوار

یک روز بر وزارت کوبا نشسته تند

روز دگر به خون

در سنگر بولیوی، دور از دیار و یار.

آه ای پلنگ قله، آه ای عقاب اوج!

گر آفرین خلقی شایسته تو بود

مرگی بدین بلندی بایسته تو بود.

آه ای بزرگ امید!

اینک که مرگ می بردت بر سمند خویش

این گونه کامیاب

این گونه پر شتاب

گر آرزوی دیر رست را سراغ نیست

در قلب ما بجوی

آتش

آهن

ویرانگی و خشم

در قلب ما ببین که ویتنام دیگری است.

۱۹- در بهار سال ۱۳۵۳ در پایگاهی در تهران با دیدن جلد مسلسل رفیق جعفری که چندان محکم به نظر نمی رسید اقدام به دوختن جلد جدیدی برای او نمودم. اما این کار را تمام نکرده بودم که حادثه تراژیک ۶ اردیبهشت (این واقعه به طور مفصل در کتاب "بذرهای ماندگار" توضیح داده شده) پیش آمد و رابطه من با سازمان قطع شد. پس از وصل مجدد ارتباطم، متوجه شدم که جلد نیمه تمام، همراه با برخی وسایل دیگر حفظ شده است. این امر به من امکان داد که دوباره با شوقی بیشتر از قبل شروع به دوختن آن کنم و

به این ترتیب رفیق جعفری صاحب جلد مسلسل نوئی شد. این همان جلد مسلسلی است که در عکسی که در پشت جلد نشریه نبرد خلق شماره ۶ چاپ شده دیده می شود.

۲۰- تعدادی از این اعلامیه ها را همه رفقا در کیفی در کنار اسلحه و دیگر تجهیزات نظامی خود همیشه به همراه داشتند تا در شرایط خاصی که رژیم از ناآگاهی توده ها برای دستگیری چریک ها سوءاستفاده می کند، مورد استفاده قرار دهند. در همین جا باید متذکر شوم که اتفاقاً دلیل نوشته شدن چنین اعلامیه هائی و حمل آن ها با خود به تجربه جنگ و گریز نسبتاً طولانی دو رفیق با نیروهای مسلح رژیم شاه در خیابان های تهران بر می گردد که یکی از آن ها رفیق جعفری بود. در جریان این جنگ و گریز متهورانه، دشمن برای فریب مردم و کمک گرفتن از آن ها برای دستگیری رفیق جعفری و رفیق همراهش خطاب به مردم می گفتند دزد! دزد!، بگیریدشون! و مردم بی خبر نیز با این فکر که آن ها واقعاً دزد هستند رفقا را دنبال کرده و نا آگاهانه با پلیس همراهی می کردند. دخالت مردم در جریان جنگ و گریز رفقا با نیروهای مسلح رژیم که مسلماً بر پیچیدگی اوضاع افزوده بود بعد از اتمام این واقعه پر ماجرا و گریز موفقیت آمیز رفقا از دست دشمن این ضرورت را مطرح کرد که باید در مقابله با چنین وقایعی دست به ابتکاری زد، با این تجربه رفقا نوشتن اعلامیه ای کوتاه که توضیح گر اهداف چریکهای فدائی خلق گردد را لازم تشخیص دادند تا در شرایط مقتضی برای خنثی کردن حيله های دشمن در میان مردم پخش شده و آن ها را نسبت به واقعیت امور مطلع گرداند. رفیق جعفری از جریان جنگ و گریز مورد بحث به عنوان تجربه ای خونین که دشمن تحمیل کرد ، یاد می کرد. این واقعه به طور مفصل در کتاب "پاره ای از تجربیات جنگ چریکی شهری در ایران" تحت عنوان "زد و خورد با پلیس مزدور دشمن در محل تقاطع خیابان های امیری و بابائیان" تشریح شده است.